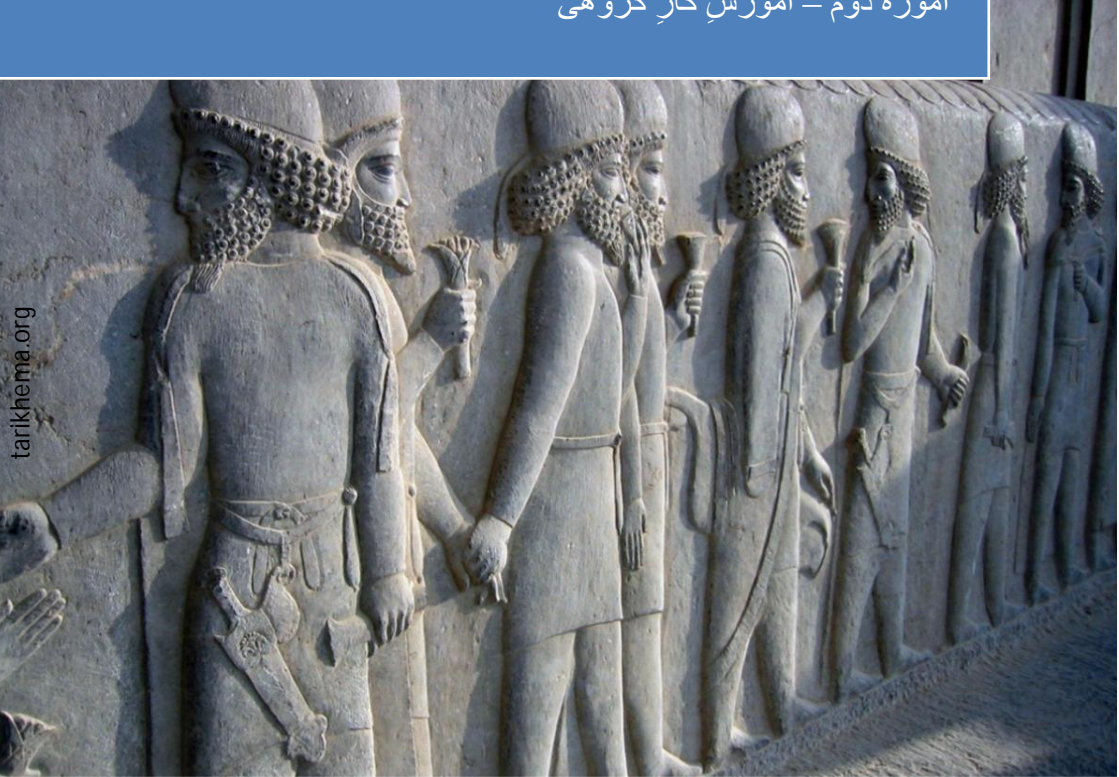


# جزوه آموزشی دوره «شیوه مدیریت اصیل ایرانی»

برای آموزش به دانشجویان دانشگاه سینتا

آموزه دوم – آموزش کار گروهی



آموزگار: آروین آدریان

ویرایش شده در ۱۳ آذر سال ۲۰۷۶ شاهنشاهی

## شیوه مدیریت اصیل ایرانی

آموزه دوم: آموزش کار گروهی

### فهرست جستارها

شناخت

آماج (هدف)

گذشت، بخشش و بزرگ منشی

راهکار هایی برای همزوری

راستی و راستگویی

روا داری

انتقاد سازنده و انتقاد پذیری

آرامش و سخن شنوی و فرمان برداری

خویشکاری و پاسخگو بودن

مدیریت زمان

یگانه گرایی و همکاری کردن نه تک روی

کوشایی و کار و کوشش

سپاسگزار بودن

شهریار دوستی

بن مایه ها

آروين آدرين  
فنلاند - سال ۲۵۷۶  
پست الكترونيكي

Arvin.adriyan.ir@gmail.com

آروين آدرين

## شناخت

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۱۴۲.

«و اگر کسی به گیتی، نیک بر خویشتن نگاه کند، خویشتن را نیک بشناسد، ایزد تعالی بتواند شناخت و هر چه در هر دو جهان و عالم آفریده است، و در خویشتن مختصری از آن باز یابد.»

و اندر دین گوید که خویشتن شناس، مردم ایزد شناس...»

---

دینکرد. ج ۱. برگ ۱۱۶.

«تا کسی از بن جان در کار دین اندیشه نکند، اگر باور به دین را بسی بر زبان راند و یا در کردار بسی خود را باورمند بنمایاند، هیچگاه به ژرفای دین نرسد.»

اگر توبه زبانی و توبه رفتاری - حتی از کوچکترین گناه نیز - با پشیمانی از ژرفای اندیشه همراه نباشد، آنگاه نیز کسی به ژرفای دین نرسد.»

---

عهد اردشیر

هرکس اندازه و ارزش خویش را بشناسد، به بزرگی دست خواهد یافت.

نیرومندی کشور با داشتن یک ارتش توانمند بدست می آید. ارتش نیازمند مالیات است. دریافت مالیات نیازمند آبادانی است. دستیابی به آبادانی نیازمند دادگری و نیکو راهبری است.

کسی که تخم را در زمینی که بارور است بکارد، محصول بسیاری برداشت می کند. و او که تخم فرزانی را برای خواستاران آن بیافشاند، دست آورد های آنان را فزونی می بخشد.

---

#### اندرز پوریوتکیشان (نخستین دینداران)

اندیشمندان و دانایان دین گفته اند، بایستی پاسخ چند پرسش را بدانند. که هستم و خویش که هستم؟ ز کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت؟ از کدامین پیوند هستم و چه خویشکاری برای گیتی دارم و چه هست خویشکاری ام برای مینو؟ آیا از مینو آمده ام یا اینکه در همین گیتی بوده ام؟ آیا از خویشان اهورامزدا هستم یا خویش اهریمن؟ آیا خویش دیوان هستم یا که خویش یزدان؟ آیا خویش آدمهای نیک هستم یا که خویش بدکاران؟ آیا از شمار مردم هستم یا دیو ام؟ دینم کدام است و کدام راه را برگزیدم؟ چه چیزهایی مایه سودم می شود و از چه چیزهایی بهم زیان می رسد؟ دوست و دشمن من کیست؟...

---

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۹۴.

راهی که مردم زاد از راه دانش و راه گروش می تواند به ایزد نزدیکتر گردد. ... نزدیک شدن به یزدان از راه شناخت یزدان بدست می آید، و شناختن یزدان از راه دانش و گروش است.

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ ۱۲۴.

«شناخت یعنی، نیک، سود و زیان چیزها را شناختن؛

سُهش (احساس) و باورمندی یعنی در نظر گرفتن و اندیشیدن به نشانه ها و نمادهای همانند یا هم ارز درباره بودن و نبودن چیزی؛ (در نظر گرفتن نشانه ها و نمادها برای اندیشیدن درباره هستی یا ناهستی چیزها).»

اشو زرتشت که فرزانه و آموزگار بزرگ اخلاق است نیز، در ادبیات تبارمند ایرانی، به دنبال شناخت هر چه بیشتر همه چیز است.

گزیده های زاداسپرم. برگ ۳۲ و ۳۳.

«درباره سوال پرسیدن زردشت.

[زردشت] از اورمزد پرسید که: <در جهان مادی نخستین برترها کدام است؟ دوم کدام؟ و سوم کدام؟> اورمزد پاسخ داد: <نخستین برتری اندیشه نیک، دوم گفتار نیک، سوم کردار نیک.> زردشت پرسید که: <کدام نیک، کدام نیک تر، و کدام از همه برتر است؟> اورمزد پاسخ داد که: <نام امشاسپندان نیک، دیدار ایشان بهتر، فرمانبرداری ایشان از همه برتر.>»

---

عدم شناخت درست و نبود باریکبینی و ژرف نگری، از ویژگی های انگره مینو است.  
میخوانیم:

دینکرد ۷، برگ ۲۳۷.

گنابینوی نادان، باز هم بر آن می شود تا اشو زردشت را بکشد و نابود کند. او دروغ  
ها و سیزنهان فریبنده و بت دیو را، برای اینکار بکار می گیرد. آنها به سوی زردشت  
می تازند تا او را نابود کنند. ولی، زردشت سرود اهورنور را می خواند و آنها گیج شده  
و به نزد گنابینو باز می گردند. آنها به گنابینو می گویند که: <تو پست نگرش هستی و  
با دلیل به چیز ها، نمی نگری و آنچه که فرمان می دهی، انجام شدنی نیست و ما برای  
کشتن زرتشت راهی نیافتیم.

## آماج (هدف)

زرتشت فرزانه سده ۲۱ نوشته دکتر وحیدی

در زندگی نامه اشو زرتشت چنین آمده است که گشتاسب شاه در دوره کیانیان پرسشی را برای زتشت فرستاد و از او خواست تا آفریدگار را به او بشناساند. اشو زرتشت، به جای سخن گفتن، دانه ای گندم را لای برگه سبز می پیچد و به عنوان پاسخ برای شاه می فرستد و برای شاه پیام می فرستد که پاسخ پرسش خود را درباره خدا، از این دانه گندم بخواب. چراکه اگر این دانه را به خوبی شناختی، آفریدگار را هم خواهی شناخت.

...

آماج اشو زرتشت در پرسش و پاسخ هایش، در باور و اندیشه و آموزشهایش، به جز شناختن جهان و هستی؛ آبادکردن و ساختن جهان است. او تنها یک پرسشگر کنجکاو نیست. او آماج بزرگتری از این پرسش و پاسخ، اندیشیدن، دریافتن در سرش می پروراند. این آماج، خوشبختی مردمان از راه آباد کردن گیتی است. او زمین را که خانه آدمیان، گیاهان و جانوران است؛ گرمی می دارد و مردمان را به ارج نهادن و آبادانی آن، فرا می خواند.

---

اخلاق ایران باستان. نوشته دینشاه ایرانی

بخش هایی از اندرز انوشیروان دادگر:

« ۱۱. این نیز گفته اند که هر کس باید فکر کرده بداند که از کجا آمده ام و در اینجا برای چه هستم و باز بکجا خواهم رفت و چه وظیفه ای بعهده من است. ۱۲. من چنین میدانم که از نزد هورمزد خدای آمده ام و برای برانداختن زشتی و دروغ به جهان



آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۶  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

رسیده ام و باز بمحل اصلی خود نزد هورمزد خدای بازگشت خواهم نمود و او از من  
اشویی و راستی و کوشش و دانایی میخواهد.»

آروین آدریان

## گذشت، بخشش و بزرگ منشی

نسک تجارب الامم/ ترجمه ج ۱، برگ ۶۴ (نسخه الکترونیکی)

سخنرانی منوچهر شاه برای مردم:

منوچهر شاه درباره خوی های پسندیده برای شاهنشاه در بخشی از آن چنین می گوید که:

شهریار باید که: «... گذشت بسیار کند، که پادشاهی با گذشت پایدار تر است و آن پادشاهی که در آن کیفر بسیار باشد، به نابودی نزدیک تر. مرد اگر در بخشش بلغزد، به که در کیفر. پس سزد که در کاری که به کشتن و نابود کردن می انجامد نیک بنگرد. اگر دادخواستی به نزد او برسد که کیفر کارگزاری در آن باشد، سزد که جانب کارگزار گیرد. باید که او را و دادخواه را در کنار یک دگر فراز آورد. پس اگر حقی را از ستمدیده ای برگردن کارگزار بشناسد از او باز ستاند و به دادخواه دهد. اگر کارگزار از پرداختن درماند، شهریار خود از سوی وی بپردازد. آنگاه کارگزار را به جای خویش باز گرداند و به راست آوردن تباهی و دارد. این است حق شما برگردن ما. هرکس به ناروا خونی بریزد، یا دستی ببرد، بر او نبخشم. جز آنکه دادخواه گذشت کند. این همه را از من نگاه دارید».

نسک تجارب الامم/ ترجمه ج ۱، برگ ۱۰۰ و ۱۰۰۱ (نسخه الکترونیکی)

در دوره اشکانیان

«نیرنگی از برخی از شاهان روم: یکی از پادشاهان ایران سرداری بزرگ را با لشکری به جنگ پادشاه روم فرستاد. و با وی بجنگید و او را از بیشتر سرزمین های

خود پس راند و انتوخیا را بگشود و از آن بگذشت و تا دل روم پیش رفت. پادشاه روم سران را گرد کرد و کار را در میان، رای زدند و هر یک سخنی گفتند. تا آنکه مردی از رومیان که از شاهزادگان نبود، جداگانه با وی سخن گفت که:

- حمرا نیز رایبی است که باز می گویم. اگر خدا پیروزی دهد به من چه خواهی داد؟> پادشاه روم گفت <بگو تا چه خواهی؟> گفت: <حرایب درست زخم و خویشتن را به نابودی افکنم. پس پادشاهی را پس از خود از آن من کن.>

گفت <می پذیرم> و با وی پیمان بست که چنین کند. آنگاه مرد رومی گفت:

- <ایرانیان به کشور ما چشم از دوخته اند، و همه دلاوران و کاردانان خویش را به سوی ما فرستاده اند، و در برابر آنان نا توان شده ایم. زنان و فرزندان خود را به شام و جزیره برده اند. کار آن است که بگذاری از سپاهیان تو پنج هزار مرد برگزینم و آنان را از راه دریا بفرستم و خود از پی ایشان بروم، و در تنگه های راه و گردنه های دشوار، دلاورانی از یاران خویش بگمارم. آن گاه، پارسیان چون از کار من آگاه گردند، باز و هاشان سست شود و دلهاشام از بیم بلرزد و به سوی زنان و فرزندان و خواسته خویش سراسیمه بشتابند، در آن هنگام، از ایرانیان هر که از آن تنگه و گردنه ها بگذرد به دست گماشتگان من کشته شود، و از ایشان جز اندکی جان بدر نبرند که هر گاه به شام رسند، تو از پشت بر ایشان بتازی و بتارانی شان.> پادشاه، این رای بپذیرفت، و مرد را به شام فرستاد. ایرانیان چون بدانستند که رومیان از پس ایشان بر کسان و خواسته شان دست یافته اند، سراسیمه بشتافتند و پروای چیزی نکردند و چون به آن تنگه و گردنه ها رسیدند بیشترشان کشته شدند. پادشاه روم نیز بر بازمانده ایشان بتاخت و بشکست شان، چنان که جز اندکی جان بدر نبردند.»

اخلاق ایران باستان. دینشاه ایرانی:

«از اینجاست که روز تولد خویش را جشن می گیرند زیرا در آن روز زندگانی به ایشان بخشیده شده است. هردوت»

از زبان داریوش. برگ ۹۴ (نسخه الکترونیکی):

«با این شرح کوتاه برمی گردیم به برنامه پلکان شرقی. داریوش در مرکز این پلکان بر تخت جلوس کرده و هیئت نمایندگی اقوام مختلف شاهنشاهی اش را، که برای تقدیم بهترین هدیه های خویش شتافته اند، به حضور می پذیرد. نظیر این صحنه را که در آن اقوام مختلف خراج خود را به شاه بر تخت نشسته تقدیم می کنند در هنر آشوری کم نیست؛ اما در آشور این نگاره ها همواره در ارتباط با جنگ و پیروزی است و کاملاً به وضوح نشان داده می شود که خراج دهندگان اسیران و شکست خوردگان یک جنگ اند. گاه رهبرشان روی پای شاه بر زمین افتاده، پیشانی اش را به خاک می مالد و اسیران دیگر دست هایشان را به نشانه التماس به سوی شکست دهندگان دراز کرده اند.

اما صحنه نمایش اقوام مختلف شاهنشاهی در نگاره آپادانا از نوع دیگر است. در اینجا هیئت های نمایندگی با شادی و آزادی پیش می روند و نشانی از مغلوبیت و اجبار دیده نمی شود. نمایندگان در مقابل مردان آزاد حتی اسلحه خود را همراه دارند. پرداخت صحنه نگاره کاملاً نو است و نمایندگان ملل به صورت مبهمان تصویر شده اند. آرایش و پرداخت حجاری ها حکایت از برنامه کاملاً سنجیده ی شاه دارد. هر مدعوی که از پلکان بالا می رود، ناگزیر است از برابر صف همه ی خلق های شاهنشاهی و در انتها از مقابل نگاره شاه که در مرکز پلکان بر تخت نشسته، بگذرد. در این حال احساس مدعو این است که خود یکی از افراد صف حاملان هدیه برای شاه است.»

از زبان داریوش. برگ ۱۲۹ (نسخه الکترونیکی):

«پلوتارک (کتاب اسکندر، بند ۳۷) از گفت و گویی که اسکندر با تندیس خشیارشا، داشته است، گزارش می دهد:

«وقتی که او با تندیس بزرگ خشیارشا، که با هجوم سربازان به قصر شاهی با خشونت فرو افتاده بود، مواجه شد به آن نزدیک شد و مانند یک انسان زنده مورد خطاب قرار داد: آیا باید تو را به خاطر جنگ ات با یونانیان همچنان خوابیده رها کنیم و یا به سبب منش اصیل و مردانگی ات دوباره بیاستانیم؟ اسکندر برای مدتی به فکر فرو رفت و سرانجام در سکوت از کنار تندیس گذشت.»

---

*"Shall I pass by and leave you lying there because of the expedition you led against Greece, or shall I set you up again because of your magnanimity and your virtues in other respects?"*

Reference:

<http://thesecondachilles.tumblr.com/post/105112980130/plutarch-life-of-alexander-37>

---

از زبان داریوش. برگ ۲۱۲ (نسخه الکترونیکی):

«در برنامه ی نگاره های شاهی از به تصویر کشیدن هر نوع نبردی به کلی پرهیز شده است. به ندرت صحنه های نبرد را در تصاویر مهر هایی می بینیم که ظاهراً تحت تأثیر یونانی ها ساخته شده است. در این مهر ها سوارانی با لباس سوارکاری ایرانی می بینیم که مسلح به نیزه ای بلند سواری را در همان لباس تعقیب می کنند و یا در پی یونانی برهنه و یا زره پوشی می تازند که با سپری گرد در حال دفاع از خود است.»

یونانیان و بربر ها: برگ ۲۶۴:

هرودوتوس روایت می کند:

«در جنگی که یونانیان در مائه بر ضد ایرانیان به راه انداختند .... در بحبوحه فرار یونانیان، هیستیاپوس امید آن داشت که با وجود خیانتی که کرده است شاه او را ببخشد، و این امید چنان او را به زندگی علاقمند کرد که چون در ضمن فرار به دست سربازی افتاد و نزدیک بود سر از بدنش جدا شود، خود را شناساند و به زبان فارسی گفت که او هیستیاپوس میلنوسی است. اگر بعد از اسیر شدن او را نزد داریوش می بردند، به گمان من آزاری به او نمی رسید و از خطایش در می گذشت. ولی درست به همین دلیل، و برای آنکه از خلاصی او جلوگیری شود و دوباره در نزد شاه صاحب قدرت نشود، آرتا فرنی فرمانروای ساردنیس و هارپاک که او را اسیر کرده بود، به محض آنکه به ساردنیس رسید به چهار میخش کشیدند و سرش را مومیایی کردند و به شوش نزد داریوش شاه فرستادند. داریوش که از حادثه با خیر شد، کسانی را که چنین کرده و او را زنده به نزدش نیاورده بودند ملامت کرد. فرمان داد که سر هیستیاپوس را با توجه تمام بشویند و چون کسی که خدمات بزرگی به او و به ایران انجام داده است به خاک بسپارند.»

۱ - برجسته نشان دادن مطلب از ماست [نویسنده: امیر مهدی بدیع]. و این برای آن است که نشان دهیم که نیکی و بخشش داریوش بایستی زبانه زد همگان بوده باشد تا مورخ یونانی بتواند با چنان اطمینانی بنویسد که شاه ایران گناه به آن بزرگی

هیستیایوس را خواهد بخشید. دورتر از این جای کتابش (VI. ۴۱. ۲۱ - ۱۷) هرودوتوس به همین مضمون چنین نوشته است: >هنگامی که فینیقیان میتیوخوس پسر میلپدانی را نزد داریوش آوردند، هیچ آسیبی به او نرساند، بلکه برعکس او را غرق در نعمت کرد، خانه و ملکی به او بخشید، و زنی از نژاد ایرانی به او داد که میتیوخوس از آن زن فرزندی آورد و این فرزندان را در مناسب خاص ایرانی پذیرفتند.<<.

یونانیان و بربر ها: کتاب اول: برگ ۷۳:

>> عظمت رفتار اردشیر آنگاه خوب آشکار می شود که به خاطر بیاوریم که یونانیان نسبت به پیشوایان و مردان بزرگ و خدمتگزاران خویش، در آن هنگام که مورد بدگمانی قرار می گرفتند یا خطرناک می شدند یا به علت هایی چون قدرتطلبی مفرط (تمیستوکلس) و عدالت مفرط (آریستیدس) و بی آزرمی مفرط (آلکیبیادس) و صراحت مفرط (سقراط) و احطیاط مفرط (فوکيون) و غرور مفرط (پاوسانیاس) آنان را مزاحم و مایه دردسر می پنداشتند، چگونه رفتار می کردند. و نیز این مطلب آن زمان خوب آشکار می شود که به یاد بیاوریم که رومیان، یعنی تاسیس کنندگان حقوق و فضایل مدنی، چگونه با دشمنان خود معامله می کرده اند، آن هم نه دشمنانی همچون گول و کارتاژ و اقوام ژرمن، و ملت های کم اهمیتتر دیگر تاریخ، بلکه باید توجه داشت که این رومیان با یونانیان که گزیده های روح و هنر روم از آن برخاسته است، در آن هنگام که یونان شکست خورد و خود را تسلیم مرحمت و گذشت روم کرد، چگونه رفتار کردند. و تازه این حادثه در زمان قیصر ها و فلاویوس ها پیش نیامده بلکه در دوره جمهوری و در روزگار پاولوس امیلیوس، پدر سکیپون دوم آفریقایی اتفاق افتاد که حمردی آراسته به فضایل یونانی، و مانند همه اشراف روم، ادیب و دوستدار تمدن، یونانی بود.<<

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۶  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

آذربای مهرسپندان، رهام آشه شهین سراج، برگ ۷۷:

از اندرز های آذربای مهرسپندان به فرزندش:

« آنچه گذشت، فراموشش کن؛ و برای آنچه نیامده است، تیمار و بیش مه بر!»

---

آروین آدریان



## راهکار هایی برای همزوری

اندرزنامه اردشیر پاپکان:

«و نیز از خویشتن داری و بردباری اوست [پادشاه است] که تواند راز خود را از خویشاوندان کوچک و خدمتگزاران نهان دارد و بداند هر راز را باید به کجا سپارد. و نیز بزرگترین خوی پادشاه آن است که خرد را بر هوس چیره بدارد.»

تجارب الامم:

سخنان اوشیروان دادگر به مردم

«پس ای مردم، اینک که در ناز و رامش به سر برید، دیگر از پراکندگی و سرکشی و رشک آشکار و بد گویی و سخن چینی، سخنی نشنوم، که یزدان خوی ما را و پادشاهی ما را از این پلیدیها بیالوده و شهریاری ما را از آن برتر داشته است. پایگاهی که یزدان مرا بدان نواخته و سپاس او راست، با این کارهای پلید که دانشمندان و فرزندان آن را نکوهیده و از خود رانده اند، به من نرسیده است که من با درستی و درستکاری و مردم دوستی و زینهار داری و دادگری و پایداری و شکیبایی، بدان دست یافته ام. من اگر از مردمانی که نام برده ام، همچون توران و بربران و زنگیان و مردم کوهستان، شیوه ای نگرفته ام- چنانکه از روم و هند گرفته ام- این از آن روست که این خوهای پلید را در ایشان آشکار و بیشترشان را بدان گرفتار دیده ام. کار هیچ مردم یا شهریاری که این خوی های پلید در آنان آشکار باشد، هرگز راست نمانده است. نخستین چیزی که من از شما دور می سازم و دور می افکنم همین خویهاست که دشمن ترین دشمنان باشند.»

ای مردم، آنچه یزدان، هم با درستی و پارسایی و شایستگی به ما ارزانی داشته، ما را از آنچه بدین خوی های پست کننده و بی شگون به دست آید، بی نیاز کرده است. پس، مرا در این پیکار یار باشید و با خویشم بجنگید که چیرگی بر دشمنان درون، از چیرگی بر دشمنان توران و روم مرا خوشتر و شما را سودمندتر است. باری، من ای مردم، از فروهشتن و راندن و دور کردن این خوی ها که بسا در شماست خوشنود شوم، پس، شما نیز بدان خوشنود باشید.

ای مردم دوست می داشتم که دشمن آشکار و پنهانتان را از شما برانم. دشمن آشکارتان را، سپاس و ناز خدای راست، از شما راندم و ایزد، ما را بر او یار بوده و شکوه او بشکسته است و شما نیز نیک کوشیده اید و پا به پای ما ایستاده اید و توش و توان به کار گرفته اید. پس، با این دشمن نیز همان کنید که با آن کرده اید، و چنان بکوشید که با آن کوشیده اید و اندرزهای مرا از یاد مبرید که من دلسور و نیکخواه شما باشم.

ای مردم، هر که این خوی ها را در میان ما زنده کند، آزمایشی را که در جنگ با دشمنان ما از خود نشان داده تباه ساخته است. چه، این دشمن زیان بارتر و نیرومند تر و دردناکتر و بدفرجام تر است. بدانید که بهترین شما ای مردم، کسی است که آزمایش گذشته خویش را بدین آزمایش ببیوندد و ما را با پیکاری که با خوی های زشت خویش کند، یاری دهد. بدانید، هر کس که زبون این دشمن گردد، آن یک نیز بر او چیره شود، و هر که بر این پیروز گردد، بر آن یک نیز پیروز باشد. زیرا تنها با مهر و دوستی و همدستی و یک رنگی است که به سربلندی و نیرومندی و فرمانروایی توان رسید، که رشک بردن و زنده خواری و سخن چینی و پراکنده دلی، مایه خواری و ناتوانی و نابودی در دو جهان است. پس بدان چه فرموده ایم چنگ زنید و از آنچه بازتان داشته ایم بهره یزید و بدانید که هیچ نیرویی جز به یزدان نباشد. با تهیدستان همدردی کنید و بیبویان را بنوازید و پاس همسایه دارید و با بیگانگانی که در میان شما زیند به نیکی رفتار کنید که آنان در پناه و زینهار من باشند. نومیدشان مکنید. بر ایشان ستم مکنید، زورگویی مکنید، در تنگناشان منهید که سختگیری، سرپیچی آرد. اگر آزاری از ایشان ببینید شکیبایی کنید و زینهار و پیمان تان را پاس دارید و خوی های نیکی را که از آن یاد کرده ام نگاه دارید، که ما هیچ شهریار و مردمی را ندیده ایم که جز با فروهشن این خوی ها نیک نابود شده باشند، یا کارشان جز بدان راست آمده باشد، و ما در هر کاری جز به یزدان پشتگرم نباشیم.»

آذرباد مهرسپندان، رهام آشه شهین سراج: برگ های ۷۷ - ۸۳.

شماره از آموزش های فرهنگي آذرباد مهرسپندان به فرزندانش:

» - با مرد خدای و سالار بستار و گستاخ مه باش!

- هر چه برایت نیک نیست، به دیگر کس نیز مه کن!
- اندر خدایان و دوستان یگانه باش!
- هر چه شنوی، نیوش؛ هرزه مه گوی!
- بیگاه مخند!
- سپرخی و شوخی به پیمانکن!
- با مرد جاهل همراز مه باش!
- با مرد خشمگین همراه مباح!
- با مرد هرزه همسگالش مه باش!
- با مرد پر خور همخورش مه باش!
- با مرد مست همنوش مه باش!
- از مرد بد گوهر و بد تخمه وام مه ستان! چه بهره گران باید دادن؛ و گاه و بیگاه به در تو پیدا گردد؛ و همیشه بیغامیر به در تو دارد؛ و ازش زیان گران بود.
- مرد بدچشم را به یار مگیر!
- به مرد رشک بار مال خویش مه نمای!
- اندر معاهده ها، حکم دروغ مهر مه زن!
- از مرد سپزگ (انمام) و دروج سخن مه شنو!
- به پادفره کردن مردمان دندان تیز مه کن!
- اندر ضیافت پیکار (/جر و بحث) مه کن!
- مردم مه زن!

- با مرد آزاده چهر، کار آگاه، زیرک و خوب خیم، همپرسگی (مشورت) کن و دوستش باش!
- با مرد دبیر همیمال (رقیب) مه باش!
- به مرد هرزه گوی راز خود مه گوی!
- پیشگاه مرد دانا گرامی دار، ازش سخن پرس، و ازش [سخن] پس!
- به هیچ کس دروغ مه گوی!
- از کسی که شرمش نیست، خواسته مه گیر!
- مه به راست سوگند خور و مه به دروغ!
- چندان که توانی، مردم با سخن میزار!
- ابر کین و زیان مردمان مه رو!
- چندان که توانی، با خواسته رادی کن!
- آبر هیچ کس فریفتاری مه کن، تا نیز بس دردمند نه گردی!
- مرد پیشوا گرامی و برتر دار، و ازش سخن پذیر!
- آشکاره گو باش!
- جز به اندیشه سخن مه گوی!
- مرد بی رحم متولی زندان مه کن! مرد بزرگ و گزیده، و مرد هوشیار آبر بند زندانبان کن!
- سخن /تیز/ به ملاحظه گوی! چه برخی از سخنان گفتنشان بهتر است، و برخی پادن شان. و پادن بهتر است از گفتن.
- مرد راستگوی پیغامبر کن!
- خویشتن مه ستای، تا فرارون کنش باشی!
- اندر خدایان و پادشاهان بیرحم مباش!
- از مرد سالخورده و خوب، سخن پرس!
- از مرد دزد هیچ چیز مه ستان و مه ده، و ستوه شان کن!
- بیم دوزخ را، پادفراه با تامل کن!
- خوب فرمان باش تا که خوب بهر باشی!
- بی گناه باش تا که ببیم باشی!
- سپاسدار باش تا که به نیکی ارزانی باشی!
- یگانه باش تا که معتمد باشی!

- راستگو باش تا که استوار باشی!
- فروتن باش که بس دوست باشی!
- بس دوست باش که خسرو (/خوشنام) باشی!
- خوشنام باش که خوب زی باشی!
- زن کسان مه فریب! چه گناه گران به روان بود!
- خشم و کین را، روان خویش تباہ مه کن!
- سخن زشت مه گوی!
- هرگاه به انجمن نشینی، نزدیک مرد جاهل مه نشین تا که جاهل ات مه گیرند!
- به انجمن سور، هر جای که نشینی، به جای زبر مه نشین تا که از جای بلندت نه کنند و به جای فروتر نشانند!
- اگر خواهی که از کس دشنام نه شنوی، به کس دشنام مه ده!
- تندگوی و هرزه گوی مه باش! چون تندگوی و هرزه گوی همانند آتش است که اگر در بیشه زار افتد، هم مرغ و ماهی سوزد و هم خرفستر!
- سخن دو آینه مه گوی!
- به انجمن، هر جا که نشینی، نزدیک دروغ زن مه نشین! چه بس دردمند گردی!
- دوست کهن، دوست نو کن! چه دوست کهن همانند می کهن است که هر چند کهنتر باشد، به ذائقه شهریاران بهتر و بسزاتر شاید!
- مردان دهب را نفرین مه کن! چه به شهر (/قلمرو) پاسبان اند و نیکی به جهانیان اندازند.
- همه گاه روان خویش اندر یاد دار!
- دست از دزدی، پای از ناخوشکاری رفتن، منش از ورن (/شهووت و حرص) و ارون باز دار! چه کسی که کرفه کند، پاداش یابد؛ و آن که گناه کند، پادفراه برد.
- هرکس همیملان را چاه کند، خود اندر افتد.
- نیکمرد آساید، و بدمرد بیش و اندوه گران برد!
- می به پیمان خور! چه کسی که می بی پیمان خورد، بس آینه گناه از اش رود.
- اگر تو بس افسون مار نیک دانی، زود زود دست به مار مه نه، تا که به نه گزددت، و بر جای میری!

- به هیچ آیین، مهر دروجی مه کن، تا که داد پاسخت نه رسد!
- خواسته کسان بالا مه کش، و نگاه مه دار، و با خواسته خویش میامیز! چه کسی که خواسته نه از آن خویش بالا به کشد و نگاه به دارد و با آن خویش بیامیزد، خواسته خویش گم و ناپیدا گردد.
- مردم همانند [کودک] شیرخواره است که چون خوی اندر گیرد، بدان خوی ابر ایستد.
- به خورش خوردن حریص مه باش!
- از هر خورش به مه خور؛ زود زود به سور و ضیافت بزرگان مه شو تا که ستوه نه گردی!
- مردموستی از بونده منشی به شاید دانستن، و خوب خیمی از خوب آوازی!
- تو را گویم، پسر م کی بختیاری: به مردمان بهتر چیز خرد است.»

آذرباد مهرسپندان، رهام آشه شهین سراج: برگ های ۹۴ تا ۹۹:

شماری از اندرزه های آذرباد مهرسپندان به مردمان به هنگام درگذشتش:

- «انبار (/احتکار) مه کنید تا که نیازتان ابر نرسد!
- تنها برای انبار کردن اهلابی - یعنی کار و کرفه- تخشید! چه از چیزهایی که برای انبار نگاه شاید داشتن، تنها اهلابی بهتر است!
- کین به منش مه دارید تا که تان دشمنان ابر نه خیزند!
- اندر پشیمانی و پسمالی سخن راست گوید تا که به دادستان بوخته تر باشید!
- چه پیداست که مرد به گواهی راست دادن اهلو گردد. و دروند گردد اگر دارد و [گواهی راست] نه دهد.
- پذیرای کاروانیان باشید تا که اینجای و آنجای بیشتر پذیرندتان! چه کسی که دهد ازش بهره ای ستاند. به ضیافت آن جای نشینید که نه شانندتان.

- به کرفه همداستان گردید، به گناه جدداستان، به نیکی سپاسدار، به پتیاره (/) (بلا) خرسند، از دشمن دور، به کرفه ناگزندگر، و به بد یار مه گردید!
- به پتیاره خرسند و به آستانه بردبار بوید؛ به زندگی گستاخ مه بوید، به کنش فراوان گستاخ بوید!
- از بدچشمی، خودپسندی، دشمنی با خوبان، خشمگینی، آرزوی سپزگی، و دروغزنی سخت پرهیزید تا که تن تان بدنام و روان تان دروند نه گردد!
- بد به بدان میندازید! چه بدمرد خود به [سزای] کنش خویش به رسد.
- کی بود که به بدان پیوست و سرانجام پشیمان نه بود؟
- خوبی کنید! چه خوبی خوب است؛ نیک است خوبی؛ که بدان نیز خوبی ستایند!
- هر چه دانید که خوب است، کنید؛ و هر چه دانید که نه خوب، مه کنید!
- هر چه تان به خویشتن خوب نیاید، به دگر کس مه کنید!
- خشم از کس را، بیگناهان با قضاوت مه زنید!
- کین را، مه دروجی مه کنید، تا که به کنش خویش گرفتار نه گردید!
- به زنان گستاخ مه باشید تا که به شرم و پشیمانی نه رسید!
- فرمان بدخردان مه پذیرید تا که گم بودگی نه رستان.
- این چهار چیز جفت، مردمان را، بیشتر به کار اندر باید [داشتن]: خرد و هنر؛ دیدن (/ بینش) و دانش؛ توانگری و رادی؛ خوب گویشی و خوب کنشی. چه هنری که خرد با او نیست، مرگ است به تن مرد. دیدنی که دانش با او نیست، پیکر تن است نگارده. توانگری که رادی با او نیست، گنجور اهرمن است. خوب گویشی که خوب کنشی با او نیست، اشموعی آشکاره است.
- اشموغان شش علامت دارند: دارای ظاهر خوب خیم اند و [نیب و] سخن بدخیم؛ نیرنگ افسای اند و آناگ کردار؛ به کسان فراخ وعظ اند و به خود تنگدست؛ راد نمای اند و بد دهش؛ بردبارند نسبت به دشنام؛ جد منش و جد گویش و جد کنش اند.
- سخنی که سودی ویژه ازش نه باشد، جز برای خرمی مه گوید! و حتی آنچه برای خرمی گوید، گاه و هنگام به نگرید! چه پاسبان زبان خرد است، بر تن فرهنگ، پاداش کرفه بهشت، بر گیتی خوردن و دادن. زیرا هر هنر به خرد

- نیاز دارد، و هر خرد به دانش. و هر دانش به آزمایش، و هر برزش ( / )  
عزت و احترام) به خسروی، و هر کار به گاهان، و هر توانگری به خوردن  
و دادن، و هر رامش به بی بیمی.
- مه بسیار شاد باش هرگاه نیکی ات رسد، و مه بسیار آزوده باش هرگاه آنآگی  
ات رسد! چه نیکی و آنآگی هر دو به مردمان شاید آمدن.
  - به کرفه کردن، کسی که از دور یا از نزدیک فراز رسد، در گشاده دارید! چه  
کسی که به کرفه کردن در گشاده نه دارد، در بهشت و گرومان به رویش  
بسته گردد.
  - به فرهنگ خواستاری تخشا باشید! چه فرهنگ اندر فراخی پیرایه است، اندر  
شگفتی پاسبان، اندر آستانه دستگیر، و اندر تنگی پیشه.
  - هر روز، هم پرسگی را، فراز به انجمنِ خوبان شوید!»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۳۸.

«آن قانونِ بخشایش آور که اکنون برای جهانِ مادی صادر شده است:

- پرهیز کردن از مرگ و درد برای هر کس؛ درست به همانگونه که از ایجاد  
زخم و درد برای خویشتن می پرهیزیم، در رفتار و کردار نیز، انگیزای زخم  
و درد برای دیگران نشویم.
- می باید همه گونه آسانی و خوشنودی را بر همگان روا داریم؛ زیرا کسی که  
در رفتار و کردار، آسانی و خوشنودی به مردم شایسته ی آسانی و خوشنودی  
روا می دارد، گسترش داد را در نظر خواهد آورد.
- هنگام کار بست قانون مرد تبه خو را همسنگ پارسا در نظر آوردن.
- می باید با هیچ کس، پیمان نگسلیم.»



## راستی و راستگویی

اخلاق ایران باستان. دین شاه ایرانی

«انسان تنها به وسیله راستی می تواند شبیه به خدا شود، چنانکه مغان برای خدای خود می گویند، او روح راستی است. (فیثاغورس)

ایرانیان دورغگویی را زشت ترین اعمال می دانند و بعد از دروغ قرض را بسیار بد می پندارند زیرا کسی که مقروض است باضافه گناه قرض ممکن است برای رفع طلبکار مرتکب دروغ نیز بشود. (هرودوت)

جوانان ایران بواسطه راستی ای که در نتیجه تعالیم عالی ایشان بآنها رسیده است غالبا از هرگونه نواقص اخلاقی بری هستند.

ایرانیان بازار بزرگ ندارند زیرا به عقیده ایشان آنجا مردم مجبور به دروغگویی و فریفتن یکدیگر می شوند. (هرودوت)»

یونانیان و بربرها. برگ های ۲۵۹-۲۶۰ :

دروغگویی هیستیا یوس برای فریب دادن داریوش هخامنشی:

هیستیا یوس از داریوش شاه چنین می خواهد که:

«... > مردم ایونیا، دور بودن مرا از نظر غیبت شمرده و به انجام دادن آنچه مدتها در اندیشه داشتند پرداختند؛ اگر من در ایونیا بودم، یک شهر هم از جا نمی جنبید. اکنون مرا واگذار تا به ایونیا بروم، تا هر چیز را به حال پیش از آن درآورم، و آنگاه فرمانروای میلنوس را که مایه این آشوب بوده است به تو تسلیم خواهم کرد. و چون

کارها را چنانکه اراده تو فرماید به سامان رسانم، سوگند به خدایان خاندان سلطنتی، که پیراهنی را که پیش از درمان به ایونی بر تن داشته ام از تن بیرون نکنم، مگر آنگاه که سار دنیا را که بزرگترین جزایر است خراجگزار تو کرده باشم. < (هرودوتوس)

و هرودوتوس که محیط خود را به خوبی می شناخت، در دنباله سخن خود می گوید که از این گفتار < هیستیاپوس قصدی جز فریفتن نداشت >، ولی چون در ایران جز راستگویی عادت نبود، داریوش سخنان او را باور کرد. بنابراین به او اعتماد کرد و برای رفتن آزادش گذاشت، ولی سفارش کرد که به محض وفا کردن به وعده های خود به شوش باز گردد.»

در اینجا نگاهی می اندازیم به ارزش های والای اخلاقی در میان سکاها (مردم ایرانی تبار)، و تاثیر فرهنگ ویرانگر یونانی بر آنها و بر دیگر مردمان: یونانیان و بربر ها. کتاب دوم برگ ۳۶۸ و ۳۶۹:

«آنچه سترابون درباره سکاها کتاب VII. فصل III، ۷، نوشته، به خوبی نشان می دهد که وی یونانیان را مجسمه فضایل نمی شمرده است: <چه اقوامی که ما صحرا نشین می نامیم، منحصر از فراورده های رمه های خود زندگی می کنند، و خوراکشان شیر و پنیر و مخصوصا پنیر شیر مادیان است، و از جمعآوری و تحصیل پول هیچ آگاهی ندارند، و سوداگری در میان ایشان تنها مبادله کالاهاست (بنابراین) ... چه چیز مایه شگفتی می شود که دیدن این همه بیعدالتی ها که در میان ما، هنگام بستن قراردادها، مشاهده می شود، این اندیشه را در سر هومروس پرورانده باشد که نمونه عدالت و نمونه فضیلت کسان را بداند که، دور از گذراندن زندگی خویش در قراردادها و کاسبکاری ها، هیچ چیز اختصاصی جز جام و خنجر ندارند، ... آیسخولوس، که از این لحاظ با هومروس موافقت دارد، درباره سکاها نیز چنین گفته است: <از پنیر شیر مادیان تغذیه می کنند، ولی قوانین حکیمانه دارند.> مگر هم امروز هم تصویری که

یونانیان از سکاها دارند جز این است؟ آیا همگی چنان که هستیم اعتراف به آن نداریم که سکاها مپهر و ارستگی و راستگویی هستند، و از هر گونه مکرری عاریند، و از ما قانعتر و معتدلترند، گرچه تاثیر اخلاق ما، که تقریباً اخلاق همه ملت‌ها را تغییر داده، در میان آنان نیز تجملپرستی و رفتن در پی لذتها را که سرچشمه تازه هزار تزویر و هزار آزمندی است وارد کرده، و در جان اقوام بسیار بربر راه یافته و آشکارا اخلاق ایشان را فاسد کرده است...»

منش ملی و ... دکتر حسین وحیدی. برگ ۲۱۵:

«چرا می دزدند؟ و چگونه می دزدند؟»

... چرا دزدی می کنند؟ چه کسانی؟ غالب مردم ما و مثلاً بیشتر کاسبان بازار، حرف چندش آور و کثیفی است، ولی متأسفانه واقعیت است. شما حتما همین امروز چندین بار خرید کرده اید و همین امروز مدنی چانه زده اید و چکش کرده اید، برای چه؟ برای اینکه قیمتی را که فروشنده کالایش گذاشته پائین بیاورید و پائین هم آورده اید. آنهم نه یک ریال و دو ریال، به ثلث و نصف و گاهی بیشتر. این چانه زدن از شدت استمرار برای ما عادی شده است، بالا گفتن یک اصل مسلم در فروش و پائین آوردن آن یک امری عادی در خرید، ولی آیا مطلب به این سادگی است؟ خیر. مطلب اینست که فروشنده گران فروش دزد است و خریدار کسی است که بایک دزد طرف است و باید جلوی دزدی او را بگیرد، که با تمام تلاش فقط اندکی در این مبارزه پیروز می شود.

متأسفانه ملت ما از معجزه کلمات به خوبی آگاه است و می داند که چگونه تغییر عنوان و کلمه محتوای کاری را در ذهن دگرگون میسازد. دزدی یعنی ربودن مال غیر و کسی که جنسی را گرانتر از قیمت واقعی می فروشد مال غیر را ربوده است و دزد است. ولی ما عنوان دزدی را از روی این کار بر میداریم و واژه «گرانفروشی» را روی آن میگذاریم تا هم وجدان خود را راحت کرده باشیم و هم پیش همه سینه سپر سازیم و افتخار کنیم که دزد نیستیم و گرانفروشیم.»

زند و هومن یسن. برگ ۴۰:

«> ای سپیتامان زرتشت! این ده های ایران را که من اورمزد آفریدم، به زیان جویی و بیدادی [فرمانروایی بیدادانه] بر کنند. آن دیوان ژولیده موی فریفتار باشند < [چون آنچه که گویند نکنند] > و بدترین دین دارند» [چون آنچه که نگویند کنند]. ایشان را پایداری در گفتار و پیمان و راستی و آئین نیست؛ و زنهار ندارند، و به گفته خود استوار نباشند. و این ده های من اورمزد را که آفریدم به فریفتاری و آز و فرمانروایی بیدادانه بر کنند.

> اندر آن هنگام، ای سپیتامان زرتشت! همه مردم فریفتار باشند. < [بدخواه یکدیگر باشند؛] و مهرورزی بزرگ دیگر گونه باشد. و آرم و دلبستگی و روان دوستی از جهان بشود. مهر پدر از پسر، و برادر از برادر برود؛ و داماد از پدر زن روی برگرداند، (؟) و خواهش مادر از دختر جدا و دگر گونه باشد.<»

پرتوی از فلسفه ایران باستان. برگ ۱۰۴ و ۱۰۵:

«نگفته نماند یک افتخار نزد ایرانی این است که بتصدیق جمیع تواریخ عالم در دوره هخامنشی ایرانیان در راستی و درستی مشهور آفاق و ضرب المثل عالمیان بودند حتی مورخین مشهور مانند <هردوت> یونانی با اینکه از دشمنان ما محسوب میشدند و در کتب تواریخ خود از بدگویی نسبت بایرانیان مضایقه نکردند ولی نتوانستند از تحسین و توصیف راستی و درستی ایرانیان خود داری نمایند و اغلب ایرانیان را در کتب خود براستی و درستکاری معرفی نموده و آنانرا برای این صفت پسندیده میستایند حتی مینویسند:

-ایرانیان از خرید و فروش و معاملات بازاری متنفر بوده اند زیرا مجبور بفریفتن همدیگر و دروغ گفتن میشدند و نیز مایل به قرض گرفتن و قرض دادن نبودند برای اینکه شاید در موعد از عهده نادیه طلبکار بر نیامده و دروغی از ایشان سرزند ، یک شاهد بزرگ تاریخی نیز در این باب موجود و در تاریخ هخامنشی ضبط است که چون کورش به > لیدیا تسلط یافت یونانیان به او پیغام فرستادند که از برای تسخیر یونان اقدامی ننماید و الا آنان برای دفاع از مملکت خود جنگ خواهند نمود، کوروش جواب داد: - > اگر وقتی عازم تسخیر یونان شوم هرگز از ملتی که هر روز در بازار مرتکب هزاران دروغ می گردند بیم و هراسی نخواهم داشت<

داریوش کبیر در کتیبه خود یک وصیت جاودانی برای جمیع ملل و همه سلاطین بعد از خود باقی گذاشته و بآنان دستور میدهد: هر کس میخواهد بنای استقلال مملکت و سعادت ملتش را براساس نیکی قائم سازد باید دروغ را از آن مرزوبوم رانده و راستی را در آن سرزمین استوار نماید.

... چون بنظر دقت بنگریم با اغلب مورخین اروپایی و مدققین مغرب زمین هم عقیده شده خواهیم دانست جمیع این صفات حسنه و خصایل پسندیده که عالمی را متعجب ساخته و نظر صاحبان را بخود جلب نموده در اثر و نتیجه تعلیم و تربیت ایرانیان قدیم میباشد که روح ایرانی را تا این درجه بر راستی و درستی و پرهیزگاری پرورش داده که نام نیکشان تا قیامت با افتخار و عظمت بر سر دفتر تاریخ عالم ضبط خواهد بود.>>

---

زرتشت و آموزش های او. موبد رستم شهزادی. برگ های ۸۴ و ۸۵:

>>فرشته سروش در اوستا به ضد دروغ می ستیزد. داریوش هخامنشی در کتیبه تخت جمشید دعا کرده می گوید: > مبادا که این مملکت گرفتار لشکر دشمن، قطعی و دروغ شود.<

راستی در دین زرتشتی یکی از سفارش های مخصوص است که از قدیم راهنمای پیروان مزدیسنی بوده و امروز نیز هر مرد و زن زرتشتی موظف به حفظ آن در همه حالی می باشد ...

اشا یا راستی و درستی به ما نیروئی می بخشد که در پرتوی آن خواهیم توانست ترقی جهان و خوشبختی جهانیان را تامین ساخته شادی ابدی را در عالم خاکی و بهشت برین را در راه جهان بعدی بدست آوریم.

اینجاست که اشو زرتشت در نماز خود می فرماید: بشود که ما از زمره کسانی باشیم که در ترقی و بهبودی جهان به سوی کمال کوشش می نمایند.

ای مردم پایه آئین مزداپرستی بر روی راستی نهاده شده از این جهت سودبخش است و پایه مذهب نادرست بر روی دروغ قرار گرفته از این سبب زیان آور است. (یسنا ۲۹ - ۳)

بشود که در این دودمان و شهر و کشور راستی پیوسته بر دروغ چیره گردد. (یسنا ۶ بند ۵)

روزی خواهد رسید که سرانجام راستی بر دروغ چیره گردد. (یسنا ۴۴ بند ۱۴)

ما می ستائیم راستی را که همواره فیروزمند بوده و سراسر نفوذ به دروغ را در هم می شکند. (ویسپرد ۲۰ - ۲)

از آنجایی که اشا در عالم مادی نماینده روشنایی و پاکیزگی است برابر فرمان اشو زرتشت باید بکوشیم تا برون و درون خود پیوسته پاک و فرغمند سازیم یعنی تن و جامه و خانه و محیط زیست را از هر آلودگی دور داشته و پاک و طاهر نگهداریم و دل و روان خود را نیز با فروغ اندیشه و گفتار و کردار راست و درست صفا بخشیم و ضمیر و وجدان مان را از پرتوی فروغ راستی پیوسته روشن نگهداریم.»

در زیر می بینیم که حتی هدیه ای که برای آتش آورده می شود، بایستی از راه اشویی (راستی، نیکوکاری، همسو با هنجار هستی) فراهم آمده باشد. مقایسه کنیم آنرا با جهانبینی که غرات و دزدی و تجاوز را به شرط دادن بخشی از آن در راه آن جهانبینی، درست و شایسته می شمارد.

خرده اوستا. برگ ۱۰۵ و ۱۰۶.

بخشی از آتش نیایش.

«... به همه آواز می دهد آذر اهورا مزدا، به آنهایی که می بزد شام و نهارشان را از همه خواستار است هدیه خوب، هدیه آرزو شده و هدیه از روی ایمان ای زرتشت اسپنتمان - آذر می نگر دست همه فرا روندگان را - چه چیز می آورد دوست برای دوست - دوست فرا رونده از برای دوست آرامش گزیده - پس اگر آن دوست بیاورد برای او هیزم از راه اشویی برده شده، یا برسم از راه اشویی گسترده شده، و یا گیاه هدانی پت از برای او پس آفرین می کند آذر اهورا مزدا.

آذر خشنود، راضی و سیر گشته دعا می کند - به تو ارزانی شود گله های گاو و گوسفند و مردان فراوان و به تو یک مغز بیدار و یک روح آزاد ارزانی شود - بشود که یک زندگانی خوشی بسر بری تا شب هایی (ایامی) که زنده هستی - این است آفرین آذر برای کسی که می آورد برایش هیزمی که هست خشک و در روشنایی نگر بسته شده و طبق قانون اشویی پاک شده.»

گزیده های زاداسپریم. برگ ۲۷ و ۲۸.

به هنگامه رقابت یا پیکار نیز بایستی درستی و راستی پیشه کرد.

در اینجا نمونه ای را در ادبیات زرتشتی پیرامون شیوه پیکار اشو زردشت با کرب و جادوگری به نام <دورسرو> می نگریم. زردشت با ورد خواندن دورسروی جادوگر، در خانه پدرش مخالفت می کند و جام شیر او را بر زمین می ریزد.

سپس، «دورسرو به زردشت گفت که: چون تو نخستین کسی هستی که بهر و روزی مرا افکنده ای، آنگاه تو را از هر دو چشم کور کنم و بمیرانم».

زردشت مجادله کرد که: «من تو را به وسیله درست اندیشی با دو چشم بنگرم و تو را بمیرانم».

ایشان دیر زمان یکدیگر را به انتقام همی نگریند و سرشت ایزدی زردشت بر جادوی او، چیره شد.»

دینکرد ۷ برگ ۲۶۰.

درباره نشانه های رسیدن آشوبگران و آشوب کنندگان، به شهریاری ایران شهر و به آشوب کشیدن آن، و آسیب رساندن به آیین مزدیسنا، چنین می خوانیم که:

سومین چیزی که نشان از تباه کردن کشور دارد، اینست که مردم آسرون (روحانیون) گفته های نسنجیده می گویند. بدین معنا که از روی دانایی سخنی نمی گویند. بنابر این، چیزی را که می گویند، مردمان نمی پذیرند و آن دسته از مردم که پیروی راستی نیستند و راستگو نمی باشند، به آن روحانیون می گروند.

آن روحانیون، تباه کننده کشورند و با راه و شیوه شان، خاندان و آبادی و شهر و کشور و همه سرزمین ها را، تباه می سازند. و این نمود و تجلی کار کسی است که در حال به تباهی کشاندن کشور است. در برابر او، مرد فرزانه بینایی را داریم که با نگاه درست خود، همچنان که از منش او بر می آید، مردمان کشور را آگاه می سازد.



## روا داری

اندرز دانایان به مزدیسنان. نشریه دانشکده ادبیات تبریز. شماره بهار. سال دوازدهم.  
 برگ های ۱۳۷ و ۱۳۸:

«پس، از مردمان، اندر گیتی، آن بلند پایه تر که هر خواسته و افزایشی را برای کار و کرفه اندوزد. با خویشاوندان، دوستان و مردمان جدادین، پیمان مشکنید. برای (خاطر) ناف و پیوند خویش (تخم) بد پیمان شکنی را با اندیشه و گفتار و کردار بد مکارید.»

دیدنی نو از دینی کهن. دکتر فرهنگ مهر

«آزادی گزینش»

دین زرتشت، دین آزادگی، داد و امید است: آزادی گزینش راه زندگی، داد و بهره برداری از کار خود، و امید به برخورداری از بهترین هستی. بنیادهای زرتشتی در زمین راستی و داد ریشه می دوانند، از آبشخور خرد سیرآب می شوند و میوه آنها آزادی و شادی است. برای نمونه گاتها آدمیان را به گزینش منش نیک، رهبر درست، دوست خردمند و همسر اشو سفارش می کند، ولی وادار نمی کند. حتی انتخاب دین آزاد است. کم تر دینی همچون آزادگی از خود نشان داده است.»

پرتوی از فلسفه ایران باستان. دینشاه ایرانی سلیستر. برگ های ۱۰۸ و ۱۰۹:

«داریوش کبیر پس از فتح ممالک متمدن دنیای آنروز با هیچ یک از مراسم ملی و قوانین مذهبی و مملکتی آنان مخالفت ننمود و با جمیع رعایای خود بهر مذهب و عقیده ای که بودند بدون فرق و تفاوت با عدالت و رافت رفتار کرد، همین طرز حکومت و عدالت گستری او سبب شد که نام نیکش تا ابدالآباد بر صفحه تاریخ عالم به نیکی باقی ماند و سزاوار است اعمال او بهترین سرمشق همه سلاطین و حکمرانان عالم باشد، کورش باندازه ای با یهودیان مغلوب بمدارا و عدل رفتار نمود که در تورات او را مسیح موعود خواندند و من عندالله دانستند > هنری بر < (Henri Berr) فرانسوی در مقدمه کتاب موسوم به > تمدن ایران < مینویسد:

این پادشاه بزرگ برعکس سلاطین قسی القلب و ظالم > بابل < و > آشور < بسیار عدل و رحیم و مهربان بود زیرا اخلاق و روح ایرانی اساسش بر تعلیمات زرتشت بوده و بهمین سبب بود که شاهنشاهان هخامنشی خود را مظهر صفات > خسترا < میشمردند و همه قوا و اقتدار خود را از خداوند دانسته و آنرا برای خیر بشر و آسایش و سعادت جامعه انسان صرف میکردند.

سپنتا آرمیتی

چهارمین صفت ایزدی که هر کس باید آنرا در ضمیر خود حاصل نماید (سپنتا آرمیتی) روح عشق و محبت و اطاعت و تواضع است، معنی آرمیتی اطاعت بخداوند و یک محبت و حس خیرخواهی است که در ضمیر هر کس موجود است متأسفانه ما از آن جوهر مقدس ایزدی که در اعماق قلبمان مخفی است بی خبریم.»

یونانیان و بربرها. کتاب اول. برگ های ۵۰ و ۵۱:

«در اینجا ترجمه آزاد و پیراسته از جزئیات نوشته کسنوفون را درباره قوانین ایران قدیم می آوریم:

در قوانین ایران به مصالح عمومی بسیار زودتر از زمانی توجه می شود که ملت های دیگر به آن توجه می کنند. اغلب این ملت ها افراد خود را آزاد می گذارند که هرگونه که دلتان می خواهد فرزندان خود را بار آورند، و نیز کودکان به حد بلوغ رسیده را آزاد می گذارند که هرگونه که دلخواهشان است زندگی کنند. تنها در مورد مردان کامل است که دولت فرمان می دهد که با دزدی و غارتگری و وارد شدن بزور در خانه دیگران و نافرمانی کردن از روسای خود خویش را مسوول و مقصر قرار ندهند، و اگر در میان این ملت ها کیفر هایی برای کسانی که از قانون تخلف ورزیده اند وجود دارد، هیچ عملی برای پیشگیری از کارهای بد صورت نمی گیرد. در قوانین ایران پیش از هر کار در آن کوشش می شود که افراد تربیتی پیدا کنند که آنانرا پیشاپیش از دست یازیدن به کارهای ننگین و شرارت آمیز مانع شود.

یونانیان و بربرها. کتاب اول. برگ های ۲۱ و ۲۲:

«تمیستوکلس، فاتح سالامیس را آنتیان تبعید کردند، و اسپارتیان مورد تعقیب قرار دادند، و در نزد ایرانیان پناه جست، و چنانکه پس از این خواهیم دید با شکوه و جلال پذیرای او شدند.

پاوسانیاس [ Pausanias ]، فاتح پلاتایا [ Plataea ]، چنان در برابر کسان شاه بزرگ [شاه هخامنشی] چالپوسی می کند که هموطنانش از خشم او را در معبد آتنا که در آن پناه بسته بود زنده بگور می کنند تا از گرسنگی بمیرد.

کالیاس [ Callias II ]، برادر زن جانشین تمیستوکلس کیمون، و رئیس هیئتی که به سفارش بر ۴۶۹ [پیش از میلاد] به شوش آمده بودند، به نوبه خود متهم می شود که خود را به ایرانیان فروخته است.

کتیسیاس [ Ctesias ]، مولف کتاب < پرسیکا > [ = پارسانمه ]، مورخ و طبیب، به خدمت اردشیر خوشحافظه در می آید.

کینوفون [ Xenophon ]، شاگرد سقراط، مولف کتاب < آناباسیس > [ = لشکرکشی در داخل آسیا ]، در قشون کوروش اصغر به خدمت گمارده می شود.

آلکیبیادس [ Alcibiades ]، دست پرورده پریکلس و شاگرد سوگلی سقراط، فرمانده کل درساموس و فاتح نبردهای آبودوس و کوزیکوس، که توسط یونانیان محکوم به مرگ می شود، و می گریزد، مهمان تیسافرئیس [ تیسافرن ] می شود، و در ایالتی که فرَنباز شهربان ایرانی آن است از دنیا می رود.

و نیز از این عده است لوساندروس [ Lysander ] لاکدایمونی [ = اسپارتی ] فاتح آیگوس-پوتاموس که با کمک مالی کوروش اصغر جنگ پلوپونیسوس [ Peloponnesian War ] را پیروزمندان به پایان می رساند؛ و نیز کونون [ Conon ]، فرمانده آتنی که در آیگوس-پوتاموس شکست خورده بود، و بار دیگر فرماندهی ناوگان ایران را در کنیدوس [ Knidos ] بر عهده گرفت (ماه اوت ۳۹۴) و پیساندروس و اسپارتیان همراه وی را شکست داد. و در پی آنها می توانیم نام دریاسالار آنتالکیداس [ Antalcidas ] را بیاوریم، که در ۳۸۶ به عنوان سفارت به شوش می آید تا خواستار صلح شاه شود. پس از او نام لئون و تیماگوراس می آید که آنان نیز سفیرانی بودند که به دربار ایران فرستاده شدند؛ و از پس ایشان پلوپیداس تیپایی، یکی از سازندگان پیروزی لئوکترا است که در سال ۳۶۶ به سفارت یونان به دربار شوش آمد. و از همه مهمتر قشون یونانی برخاسته از ایونی و جاهای دیگر است که از آغاز شاهنشاهی هخامنشی تا آخرین روزهای آن، پس از ماراتون و سالامیس، و حتی پس از ایسوس و اربل و تا زمان قتل و غارت شوش به دست اسکندر، نسبت به شاه بزرگ [ شاه هخامنشی ] وفادار ماندند.

یک مطلب است که مورخان پیوسته فراموش می کنند، و آن این است که اگر پاتس روماننا [ = صلح رومی ] برای یونان صلحی بوده که خاک مرده بر آن افشانده بودند، بهترین روزهای تاریخ آتن روزهای پس از پیروزی بر ایران در آغاز قرن پنجم نبود بلکه از روزی آغاز شد که کالیاس به درخواست صلح به دربار شوش رفت و پیمان صلح را امضا کرد...»

یونانیان و بربرها. کتاب دوم. برگ های ۱۹۱ و ۱۹۲:

«پس این درست نیست که گفته شود > اسکندر مصر و تقریباً تمام آسیا را به جهان یونانیگری ضمیمه کرد، بلکه باید گفت: اسکندر سرزمین های شاه بزرگ [شاه هخامنشی] و دره نیل را به متصرفات خود افزود، ولی او و جانشینانش و رومیان که وارث چپاول های ایشان بودند هیچکدام نتوانستند ملت ایران و ملت مصر را به جهان یونانیگری ضمیمه کنند. باید گفت که اگر یونانیگری واقعی، با پزشکان و هنرمندان و سرهنگان و سالاران آن که با به سفارت و یا همچون پناهنده به ایران آمده بودند - که از آن جمله اینان را می توان نام برد: دموکدس، کنسیاس، دماراتوس، هبیباس، هیستایوس، تمیستوکلس، انتیموس، تیناگوراس، آنتالکیداس، خاریدموس، و بسیاری دیگر-، توانست ایران را مقهور کند و مورد قبول طبقه اشرافی ایران واقع شود، که نمایندگان برجسته آن فرمانداران ایالات دریایی امپراطوری هخامنشی بودند و غالباً از میان عموها و برادران و دامادان شاه بزرگ انتخاب می شدند و از هیچ یک از لذاتی که مردی چون آلکیبیادس خاطر را به آنها خوش می داشت رویگردان نبودند، یونانیامایی متاخره یعنی آنکه سراسر ایران را با سرنیزه های مقدونی فرا گرفت، در همان روز که بار دیگر یکی از فرزندان ایران در این سرزمین به فرمانروایی نشست، توسط ملت ایران رانده و مطرود شد.

شک نیست که یونانیگری سطحی و اسمی، که بیش از آنکه نشانه دوام فرایند یونانیامایی ایران باشد یادگار تسلط مقدونیان بود، توانست مدت نیم هزار سال در ایران بماند، و این همان مدتی بود که شاهان از اصل یونانی، همچون سلوکیان، و شاهان باختر، و اشکانیان > یوناندوست < بر ایران سلطنت می کردند. ولی آنروز که با طلوع ساسانیان، از تخمه کهن ایرانی، ایران از نو حاکم بر سرنوشته خویش شد، در آن کوشید که بر مسیر زمان در جهت عکس پیش رود و رشته افتخار خود را که در اربل گسیخته بود گره بزند، و روحیه و سنت هخامنشی را که مدت ها متروک مانده بود از سر گیرد، و چنان خوب در این کار توفیق حاصل شد که هنر رسمی ایران ساسانی بیش از هنر سلطنتی هخامنشی رنگ خالص ایرانی دارد.

یونانی‌آب شدن ایران، از همان زمان محکوم به شکست شد.»

جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری. مقدمه. برگ ۱۷ و ۱۸.

«اشکانیان، اگرچه خود را دوستدار یونان می گفتند، ولی به احتمال بیشتر ایشان مذهب زرتشتی داشتند و اسامی پادشاهان این دولت شاهد دلبستگی ایشان به خدایان ملی است.

از خصایص و ممیزات پادشاهان هخامنشی و اشکانی و ایرانیانی که در عصر ایشان می زیسته اند به طور عموم دارا بودن روح تساهل مذهبی و آزاد گذاشتن پیروان ادیان مختلف و احترام به آراء و عادات ملل دیگر می باشد ... حیرای تمجید این پادشاهانی که با صدق و صفا متقی بودند، هر چند اغلب به حکم ضرورت بیرحمی می نمودند، باید افزود که فرمانهای ایشان گواه تساهل واسع نسبت به عقاید و اعمال دینی مردم کشور های تابع آنان است. در بهترین زمان آبادانی خود، شاهنشاهی ایران، چون امپراطوری روم پس از آن، حاوی دین هایی به غایت متنوع بود و تمام تابعان این شاهنشاهی از هندیان و آشوریان و بابلیان و یهودیان و مصریان، با آرامش در زیر حمایت قوانینی عاقلانه و پدرا نه، زندگی می کردند.»

جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری. مقدمه. برگ ۲۵ و ۲۶.

«در میان اسپرانی که شاه های ساسانی در جنگ های با دولت روم از شام به ایران می آوردند، نصرانیانی بودند که به نشر مذهب خود می پرداختند. در قرن چهارم چندین شهر از متصرفات ایران جایگاه خلیفه نصرانی داشت، در این وقت به مسیحیان سخت گیری نمی شد، ولی هنگامی که دین عیسی دین رسمی امپراطوری روم شد

اوضاع دگرگون گشت. ... شاهان ساسانی که با وجود دلبستگی بسیار به دین ملی، به قتل و حبس پیروان دین های دیگر نمی پرداختند، رفتار خود را با پیش آمد وضع و حال نو تغییر دادند.

جنگ شاپور دوم با دولت روم جنبه دینی گرفت، و پس از این، تا وقتی که جمعیت دینی ایرانی از جمعیت دینی بیزانس مجزا نشد، جنگ ایران با روم ملازم جنگ با نصرانیان ایران بود، زیرا ایرانیان زرتشتی نصرانیان را به همدستی با رومیان و میل به آنان متهم می کردند. «و باید گفت که این بدگمانی چندان بی اساس نبود. ...»

>نصرانیان نصرانیان از شور نودینی خود سوءاستفاده می کردند. جمعیت دینی با سرعت خاصی از سال ۴۱۰ بیشتر می شد؛ چون مسیحیان، دیگر در معرض مرگ و شهادت نبودند، عده ایشان به طور عجیبی افزونی می یافت، سران دینی مجبور به تاسیس خلیفه نشین های تازه و شاید حوزه های دیگر شدند. آنچه پیش از همه مزداییان را خشمگین داشت نصرانی شدن جمع بیشتری از خادمان بلند مرتبه مملکت بود که بعضی از ایشان به خانواده های اشرافی ایران تعلق داشتند.

در هر مزد اردشیر، کشیشی آتشکده مجاور کلیسا را خراب کرد (سال ۴۲۰) و این امر موجب فزونی خشم زردشتیان شد، و چون پیشوایان دین مسیحی از مرمت آتشکده به حکم شاه، تن زدند، شاه از تساهل خود نسبت به نصرانیان کاست.»

سنگ نبشته های کرتیر موبدان موبد: همنشینی با نسک های پهلوی. کرتیر. گزارش دکتر داریوش اکبرزاده. برگ ۲۵.

«بنا به گفته "ژینیو" (۱۹۹۱): از سوی دیگر نباید بسیار انتقادی به آزار و اذیت های این موبد (منظور موبد کرتیر است) درباره دین های دیگر نگاه کنیم، زیرا این دینها را نیز باید در جایگاه خاص تاریخی خودشان دید؛ این موبد بزرگ تنها به دفاع از دین

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۶  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

مزدبسنی پرداخته است که در برابر آن دین مانوی و با مسیحی در ایران که تا به بخش  
هایی از ارمنستان نیز رسید، در حال پیشرفت بود.»

آروین آدریان



## انتقاد سازنده و انتقاد پذیری

اندرزنامه اردشیر پاپکان:

«بدانید گوش فرا دادن فرمانروا به سخن کسانی که از بستگانش نیستند و نزدیک کسانی جز وزیران خود را، راهی است برای آگاهی او از خبر هایی که از شاه پوشیده مانده

...

بدانید هر کسی از شما بخواهد رفتاری دارا شود که مردم او را بستایند، تواند. چنین کسی باید بر خویشتن جاسوسانی گمارد تا بتواند منش خود را پاکیزه کند. چنین کسی بر زشتی های خویش بیشتر از مردم آگاه خواهد شد.

بدانید بسا برخی از شاهانتان چون عیب هایش را به رویش نمی آوند، عیب های خود را کوچک گیرد و یکی از نشانه های پیروی از هوس آن است که چنین پندارد که چون مردم عیب هایش را در روی او نمی گویند، آنها را در میان خودشان نیز نماند دارند. پیروی از هوس انگیزه چیره شدن هوس گردد و اگر هوس بر کسی چیره شد، درمان چنین بیماری در فرودستان دشوار است، چه رسد به شاهان فیروزگر.»

منش ملی دکتر وحیدی برگ ۳۳۳

انتقاد چیست

«درباره مفهوم انتقاد متأسفانه برداشت های نادرستی در ذهن مردم ما وجود دارد. گروه بسیاری از مردم ما مفهومی که از انتقاد در ذهن دارند مفهوم ناسزاگویی و دشنام و توهین و افترا است. گروهی دیگر گمان می کنند که انتقاد یعنی دفاعی حساب شد و دستوری منتها در لباس مخالف و به منظور رسیدن به هدفی معین. ... گروهی دیگر از

مردم ما انتقاد را چیزی دیمی می دانند و همینقدر که توانستند قلمی بچرخانند و سخنی بگویند تصور می کنند می توانند درباره همه چیز انتقاد کنند و بنویسند و بگویند و می گویند و می نویسند و چه گفتنی و چه نوشتنی و برخی هم انتقاد را با تصفیه حساب های خصوصی و غرض ورزی و حب و بغض های شخصی یکی می دانند که اینان نیز مانند گروه های اول راه خطا می روند و چه راه خطائی؟!

و اما مفهوم واقعی انتقاد همانطور که گفتیم: انتقاد و نقد یعنی سنجش. سنجش از دیدگاه های گوناگون و همانطور که در کار سنجش و وزن کردن کالا ها هیچ چیزی جز شاهین و دو کفه ترازو و وزن (ترازو وزن درست) و کالاهای مورد سنجش نمی تواند در میان باشد، در انتقاد هم جز موضوع انتقاد، معیار انتقاد و وسیله انتقاد چیز دیگری نمی تواند مطرح گردد و بنابراین انتقاد کاری بس دشوار و حساس و در عین حال بسی گرانبها و ارزشمند که می تواند زشتی را از زیبایی، درستی را از نادرستی، بدی را از خوبی، کژی را از راستی و پلیدی را از ناپاکی جدا کند و اندیشه و رفتار و گفتار مردم و جامعه را به سوی راه درست رهبری نماید. »

گزیده های زاداسپریم. برگ ۶۷.

در ادبیات مزدیسنا، درباره بخشی از جهان مینوی، چنین می خوانیم که:

«روان های دیگر، آن کسی را که عیب دوستان را نشان نداده بود، سرزنش کنند. و اگر عیب او را نشان داده بودند و او نپذیرفته بود، در برابر چشم او آورند. بدان سبب درد او سنگینتر باشد. آن شاخه ها مانند نردوبانی باشد یا سه پایه زرین. پرهیزگاران بر بالای آن به بهشت روند. به وسیله نیک اندیشی تا به ستاره پایه. به وسیله نیک گفتاری تا به ماه پایه. به وسیله نیک کرداری تا به خورشید پایه.»

## آرامش و سخن شنوی و فرمان برداری

اخلاق ایران باستان. دینشاه ایرانی. برگ های ۶۴ و ۶۵.

«کسی که پندار یا گفتار یا کردارش بد است و کسی که پیروی آئین زشت است، کسی که به دوستان خود آزار رساند، کسی که خویشان خود را آزار رساند، چنین کسی از آب مملکت ما بهره مند مباد. (یسنا ۶۵ - ۷).

بشود که صلح نصیب ما گردد چنانکه راه ها به مقصد خوب رساند، کوه ها گذرگاه نیک بخشد و از بیشه به خوبی بتوان گذشت و از رودهای قابل کشتی رانی بخوشی گذر توان نمود، سود و شهرت و نیایش و قدرت از آن ما باد. (دین یشت - فقره ۳).

رئیس مملکت و بزرگ مملکت که صلح و سازش از برای مملکت خواستار است ستوده باد. (دین یشت - فقره ۱۹).

ما می ستاییم تعالیم زرتشت را، ما می ستاییم همه راستی ها و درستی هایی که هر وقت و هر جا بجا آورده شده (سروش یشت هادوخت - کرده ۱ تا ۹).

است، ما می ستاییم آن خانه هایی را که فرشته اطاعت و تواضع در آن پذیرفته شده و مرد پاکدین با پندار و گفتار و کردار نیک در آن بسر می برد. (سروش یشت هادوخت - کرده ۵ تا ۲۰).

من در جزء آن دسته ای هستم که پیروی قانون هستند نه از انانی که نافرمانبردار و خلاف قانون رفتار می نمایند. (یسنا ۱۲ فرگرد ۱۴).

اندرز پوریوتکیشان

«به هیچکس افسوس مکنید، چه مرد(مان) افسوسگر، افسوس بر و بدبخت و نفرین شده باشند و ایشان را کمتر فرزندی شایسته ارثتاری بود.

بدانید که از پتبارگی های بپمر که اهریمن (= گنامینو) دروند آفرید، این سه از همه گرانتر (است) بستن بینش چشم و ناشنودن گوش و سدیگر دیو جنگ.»

آذرباد مهراسپندان. رهام اشه.

آذرباد مهراسپندان به هنگامه مرگ به مردمان چنین اندرز داد که:

«از بدچشمی، خودپسندی، دشمنی با خوبان، خشمگینی، آزوری، سبزیگی، و دروغزنی سخت پرهیزید تا که تن تان بدنام و روان تان دروند نگردهد!»

از زبان داریوش. برگ های ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹.

«این همه <تامین اجتماعی> که لوح های دیوانی هخامنشی گواه آن است برای سده ششم پ.م. دور از انتظار است. چنین رفتاری که فقط می توان آنرا مترقی خواند، نیازمند ادراک و دورنگری بی پایان بوده است و مخصوص شاه مقتدر و بزرگی است که می گوید: <من راستی را دوست دارم> و حتی به همسران خود آموخته بود که با تمام تار و پودشان این راستی و عدالت را مواظبت کنند. آنها هم درست مثل هر مستخدم و کارمند دولت هخامنشی ناگزیر از پذیرش دقیق حسابرسی کلیه درآمد ها و مخارج خود بودند و همان نظم و سخت گیری عمومی را شامل می شدند. شاه بر کلیه مخارج درباره خویش از جمله مخارج سفر خود و همراهانش نظارت داشت.

تأمین عدالت عمومی و حمایت از ناتوان از اصول این جهان داری بود. قانون شکنی به شدت مجازات می شد و درستکاری و وفاداری با پاداش مناسب همراه بود. آخرین بخش نبشته آرامگاه داریوش در نقش رستم، به روشنی و زیبایی برداشت داریوش را از یک جهان داری عادلانه بیان می کند. در این نبشته او مستقیماً مردم کشورش را مخاطب قرار داده و یادآوری می کند:

حتو ای بنده! نیک بدان که هستی. توانایی هایت کدام و رفتارت چگونه است. نپندار که زمزمه های پنهانی و درگوشی بهترین سخن است. بیشتر به آن گوش فرا دار که بی پرده می شنوی! تو ای بنده! بهترین کار را از توانمند ترین ندان و بیشتر به چیزی بنگر که از ناتوانان سر می زند.

ناتوانترین مردم می توانست و می بایست در کار گروهی نقشی داشته باشد. هر مهارتی به کار گرفته می شد و هر کس نقش خود را در بنای اجتماعی ایفا می کرد. داریوش به کار گروهی همه مردم امپراتوری بزرگ خود همواره و همیشه اشاره کرده است. برای نمونه تخت داریوش در نگاره آرامگاه فراز سر نمایندگان همه ملت های امپراتوری قرار داد و چنین است در نگاره آبادانا که همه خلق ها با هدایای کشور های خود حضور دارند. بر این همکاری عمومی کشور های امپراتوری به تکرار در نقوش مختلف تأکید می شود. در حقیقت تجربه دیوان اداری عیلامی ها و بابلی ها در سیستم حکومتی هخامنشی به کمال رسید. این میراث ها و تجارب در صورت لزوم متحول می شد. با برداشت ها و ظرافت نو در می آمیخت و نظام دیوانی تازه ای را پدید می آورد که شرط اصلی و تعیین کننده بقای امپراتوری بزرگ بود. این نظام نه تنها سازمان اداری شاهنشاهی هخامنشی را به نیکی سامان داد، بل الگوی کار دیگران نیز قرار گرفت. شاهان اشطاف در سیسیل از طریق عرب ها با این نظام آشنا شدند و آنرا در مغرب زمین به کار گرفتند. در کلام نهایی «دیوان سالاری» امروز ما غربی ها متأثر و نشأت گرفته از نظام دیوانی هخامنشی است.

از سوی دیگر، ایرانیان با قوانین و عادات و علایق و حساسیت های مردم تمامی کشور های زیر فرمانروایی خود آشنا می شدند، گاه در آن تصرفاتی می کردند و بار دیگر به نام قانون شاه به کشور های اصلی باز می گرداندند. در این تصرفات همواره ویژگی

های قومی تک تک کشور ها مورد توجه قرار می گرفت و چنین بود که قوانین شاهی در هر یک از این کشور ها پرداختی متفاوت داشت.

این رعایت به ویژه دین های گوناگون ملت های امپراتوری را شامل می شد. با وجود اعتقاد استوار شاه به اهورا مزدا که جان مایه تمامی رفتار ها و قوانین وی است، مردم امپراتوری اجازه داشتند خدایان قدیم خود را ستایش و نیایش کنند.

یهودیان در معبد سازی اورشلیم حمایت می شدند. حقوق خدایان بومی یونانیان و مخصوصا آپولون که طرف احترام داریوش بود، رعایت می شد. در زمان سستیز میان ایران و یونان، خدایان یونان مورد تعرض قرار نمی گرفتند فی المثل به هنگام بازگشت از جنگ ۴۹۰ پ.م. تندیس زرانود آپولون را که به غنیمت می رفت به معبد مربوطه باز گرداندند. ...

اما در کنار صدور حواله های منظم نذر و نیاز برای اهورا مزدا، در محدوده ای تنگ تر حواله هایی هم برای خدایان باستانی ایرانی، عیلامی و بابلی دیده شده است. البته به میترآ و آناهیتا چیزی تعلق نگرفته و هرگز حیوانی برای قربانی کردن در اختیار کسی قرار نداده اند. هرچند شاه نیایش خدایان خاصی را ممنوع نکرده بود، ولی ظاهرا دشمنی آشکار با دین زرتشت و همچنین قربانی کردن حیوانات، که زرتشت به شدت مخالف آن بود، مورد حمایت نبوده است. از اینها گذشته عموم مردم، می توانسته اند با حفظ اعتقادات خود آزادانه زندگی کنند. این امر وقتی بیشتر توجه را جلب می کند که هنوز در قرن بیستم به خاطر اعتقادات دینی جنگ های خونینی در جریان است.

همکاری هماهنگ همه کشور های امپراتوری هخامنشی در هنر نیز تبلوری ویژه دارد. عناصر هنری تنها متعلق به مراکز فرهنگی کهن مانند مصر، بین النهرین، فینیقیه و آسیای صغیر نبود، بل آسیای مرکزی از هم آمیزی همه عناصر، هنری نو، با پرداختی نو و به عبارت دیگر مستقل، پدید می آمد. تحت تاثیر مستقیم شاه و دربار باشکوهش هنر هخامنشی آفریده شد و بازتاب و جلوه این هنر نو بار دیگر به قلمروی تمامی امپراتوری پرتو می افکند. دست آورد هنری همه ملت های امپراتوری به صورت هدایا، که نمونه های هنری محسوب می شد، عناصر ماندنی آن در هم می تنید و سپس از این مرکز بار دیگر به سوی هدیه کنندگان باز می گشت.

نه فقط سنگ نبشته های شاهی، که رو به جامعه و مردم داشت، بل هزاران متن کوچک دیوانی در لوح ها، به ما امکان می دهد که نگاهی کاونده و عمیق بر زوایای زندگی در امپراتوری بزرگ هخامنشی بیاندازیم. به واقع لوح های دیوانی، یاد داشت های کوچک و مختصر، مام اصیل و با ارزش است. چراکه این یاد داشت ها به عمد و به قصد پژوهش های این زمانی ما فراهم نیامده است. آنها تصاویر کوچک واقعی از زمان خود اند و هر کوششی برای یافتن پیوند میان این دسته نوشته ها به قصد عریانتر شدن حقایق تاریخ هخامنشیان، گرامی است. این یکی از ارزمند ترین راه های گشودن چشم اندازی تازه بر آن امپراتوری است. امپراتوری بزرگی که بسیاری از آرمان های امروزی ما از جامعه ای باز و پیشرو در آن متحقق بوده است. این اسناد واقعی بودن شعاعیری را اثبات می کند که آن فرماندهی پیوسته به مردم خود گوشزد می کرد:

«تو ای بنده! بهترین کار را از توانمندان ندان و بیشتر به چیزی بنگر که از ناتوانان سر می زند.»

از زبان داریوش. برگ ۲۳۶.

ساختن آرامگاه و نگاره و سنگ نبشته آن بیان روشن تفکر داریوش از حکومت و قدرت است، قدرتی که خدای بزرگ اهورا مزدا به او ارزانی داشته، او نیز سپاس خدای بزرگ را می گذارد. چنین نقشی به وضوح می گوید که مخالف با شاه، مخالف با اهورا مزدا و انحراف از راه راست و درستی است. این مطلب را سنگ نبشته پشت سر داریوش، به وضوح و بدون هیچ ابهامی اعلام می کند. در این سنگ نبشته داریوش پس از سپاس اهورا مزدا، و بر شمردن نام کشور هایی که امپراتوری او را تشکیل می دهد، بار دیگر تاکید می کند:

«اهورا مزدا چون این سرزمین را آشفته دید، آن را به من ارزانی داشت. مرا شاه کرد. من شاه هستم. به خواست اهورامزدا من این سرزمین را در خود نشاندم. آنچه من گفتم، همانگونه که خواست من بود، آنگونه کردند. اگر می خواهی بدانی که چند (و کدام) بود

کشور هایی که داریوش شاه داشت. پیکر ها را ببین که تخت مرا می برند. آنگاه پی خواهی برد، آنگاه برایت روشن می شود، که نیزه مرد پارسی دور رفته است. آنگاه در خواهی یافت که مرد پارسی خیلی دور از پارس جنگ کرده است (و پیروز شده است)!

داریوش شاه می گوید، آنچه شد، همه را به خواست اهورامزدا کردم. اهورامزدا مرا یاری کرد، تا هنگامی که کار را کردم. اهورا مزدا من و خاندان شاهی ام را و این کشور را از زیان نور بدارد! این را من از اهورامزدا می خواهم. این را اهورامزدا به من بدهاد!

ای مرد! فرمان اهورامزدا به دیدت ناپسند نیاید!

راه راست را ترک نکن! شورش نکن!<

آشکار است که نه فقط وفاداری به شاه و حمایت از او خواست اهورامزدا معرفی می شود، بلکه همه اعمال و اراده های شاه نیز با تأیید یزدان است. او باید به دشمنان شورش، که از راه راست منحرف شده اند، چیره شود و صلح و امنیت کشور را حفظ کند. پس شاه موظف است به خواست اهورامزدا و با تمام نیرو کشورش را اداره کند. کاخ تخت جمشید بهترین و باشکوه ترین مظهر ادغام نمایش الطاف و پشتیبانی الهی از قهر و غلبه مقاومت ناپذیر فرمانروایی است که می خواهد از آپادانا بر امپراتوری خویش ناپر باشد.»

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ ۱۵۳.

«برابر آموزش دین بهی، آنچه به بیشترین اندازه دین مزدایی را به بالندگی می رساند، <همیانه روی> دانسته شده است؛ که پیامد آن: رادمردی و بخشایشگری با همدینان و پارسایان است؛ که آن نیز بر و بار تن در دادن و گوش جان سپردن به دستوری زرتشت وار ترین همه دینداران، یعنی پارسای سرنمون جهان است.



آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۶  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

آنچه دینِ مزدایی را به بیشترین اندازه به تباهی می کشاند، هر آن گزاره خواهی و کاستی کاریِ اهریمن خواهانه، همان پتیاره ی جهان و دینِ بهی است؛ که پیامد آن، ناآشنی و ستیزه جویی با همانه ی تودگان در خوارداشتِ آنی که پله و جایگاهِ دینِ دستوری دارد، می باشد.»

---

سنگ نبشته های کرتیر موبدان موبد: همنشینی با نسک های پهلوی. کرتیر. گزارش دکتر داریوش اکبرزاده. برگ ۶۹.

«من، کرتیر موبد، ایزدان و اردشیر شاهان شاه و شاپور شاهان شاه را فرمانبردار نیک کامه خواهم بود.»

درباره موبد کرتیر، چنین می خوانیم که او:

سنگ نبشته های کرتیر موبدان موبد: همنشینی با نسک های پهلوی. کرتیر. گزارش دکتر داریوش اکبرزاده. برگ ۳۲.

«... همواره دست راست خود را به احترام شاه شاهان به نشانه فرمانبرداری بالا نگه داشته است.»

---

خرده اوستا. برگ ۱۰۷.

بخشی از آتش نیایش.

«به من ظاهر شو ای اهورا و به من نیروی فرمانبرداری عطا فرما - آرزوهای مرا برآورده کن ای روح قدوس، ای مزدا - به من ببخش توانایی به وسیله اشویی و برتری به وسیله اندیشه نیک - به منظور کمک به من، ای دور بیننده، به من ببخش نعمت بی مانند اقتدار و تسلط بر نفس را که هست، ای اهورا، بخشش اندیشه نیک تو - وجدان مرا با روح فروتنی به وسیله اشویی تعلیم ده - همچنین زرتشت نیاز می کند جان و تن خویش را و برترین اندیشه نیک خود را به مزدا با پاکی با فرمانبرداری و با اراده در گفتار و کردار.»

آروین آدریان

## خویشکاری و پاسخگو بودن

آذرباد مهر اسپندان. رهام اشه. برگ ۹۵.

«از خوردن گوشت گاو و گوسپندان سخت پرهیز کنید! چه اینجای و آنجای، آمارِ سختتان باشد. چه مردی که گوشت گاو و گوسپند خورده است، دست اندر گناه دارد، گناهی که اندیشد، گوید و کند. و اگر مرغچه ای خورده است، [باز] دست اندر گناه دارد. اگر، بجای دیگر، مردی اشتزی بکشد، [و کسی بخورد،] چنان است که [آن اشتز] به دست خویش گشته است.»

تجارب الامم. ترجمه جلد ۱. برگ های ۶۳ تا ۶۶.

منوچهر شاه برای مردم سخنرانی می نماید و چنین می گوید که:

«شهریار را بر مردم حقی است و مردم را بر وی حقی. حق شهریار بر مردم آن است که از او فرمان برند و با او یکرنگ باشند و با دشمنانش بجنگند. حق مردم بر شهریار آن است که روزیشان به هنگام دهد. چه، مردم را پشتوانه و سودایی جز او نباشد. حق مردم بر شهریار آن است که در کارشان نیک بنگرد، با ایشان مهر ورزد، بیش از توان بارشان نکند. اگر گرفتار شوند و بهره شان به آسیبی آسمانی یا زبانی زمینی کاستی پذیرد، به همان اندازه از باج بکاهد. و اگر به پیشامدی، خواسته از دست دهند، یاریشان کند، تا بر آباد کردن توانا شوند، آن گاه چندان که بر آنان سنگین نشود، در یک یا دو سال از ایشان باز ستاند.»

- سپاهیان، شهریار را چون دو بال پرده اند. آنان بال های شهریار اند. اگر از بال پری بر کنند، این کاستی آن است. شهریار نیز به بال و پر خویش پایدار است.

- ... -
- تورانیان به شما چشم از دوخته اند. یاریمان کنید که به خود یاری کرده اید. برای شما جنگ افزار و ساز و برگ فرموده ام و خود با رای خویش هم‌رمز شما باشم. از شهریاری مرا جز نام نیک نباشد اگر فرمانبردار باشید. شهریار، شهریار است اگر از وی فرمان برند، که اگر سرپیچند، دیگر نه شهریار، که از توده مردم است. از گزارش سرپیچی ها تا به درستی آن پی نبریم، نپذیریم، و چون درست دریابیم آن کس را بزه‌کار شناسیم. ... بدانید که شهریاری جز به پایداری و فرمانبرداری و سرکوبی دشمن و بستن رخنه گاه‌ها در مرزها و دادگستری در میان مردم و یاری ستمدیدگان، برپای نماند.
- در کار مردم بنگرید که نان و آبتان از مردم است. در میان مردم اگر داد بگسترانید به آبادانی روی آرند، و این باج را فزونی بخشد و روزیتان را فراوان کند، و اگر بر ایشان ستم کنید از آباد کردن روی برگردانند و بیشتر زمین را بی‌کار گذارند و این از باج بکاهد و روزیتان کاستی گیرد. پس با مردم به داد رفتار کنید.
- در کار رودها و چشمه‌ها، چون هزینه اش با شهریار باشد پیش از آنکه ویرانتر شود بشتابید، و آنچه بر مردم است، اگر درمانند از باج وام دهید و در باجگیران از درآمد زمین چندانکه سنگین نباشد: هر سال یک چهارم، یا یک سوم، یا نیمی از ایشان باز ستانید، تا بر آنان گران نیاید.
- ای موبد موبدان، سخن و فرمان من این است، سخنم را نگاه دار و در بکار بستن آنچه امروز شنیده ای بکوش. ای مردم شنیده اید؟ مردم گفتند: آری. و او را ستودن و بر او آفرین گفتند. سپس فرمود تا خوان بگسترانیدند و خوردنی نهادند و خوردند و آشامیدند و سپاسگویان از آنجا بیرون شدند.»

تجارب الامم. ترجمه جلد ۱. برگ های ۱۷۹ و ۱۸۰.

[رزمندگان و آبادگران برابرند]

«بخشش ها و نواخت های ایزد را از آنروز که مرا به آفریدن بنواخت پیوسته سپاس گویم که سپاس و نوازش دو تاچه بار، یا دو پله ترازو باشند که هرکدام بچربند در آن دگر بیافزایند تا همسنگ یکدیگر شوند و هرگاه نوازش سنگین و

سپاس سبک باشد، بار فرو افتد و پشت باربر آسیب بیند و اگر برابر باشند، باربر همچنان برود. فزونی نواخت را فزونی سپاس باید و سپاس بسیار نوازش بسیار آرد. آن گاه، چون سپاس را برخی به گفتار و برخی به کردار دیدم، نگریستم تا خداوند چه کاری را دوست تر می دارد. دیدم همان است که آسمان ها و زمین را بدان برافراشته و کوه ها را بدان استوار داشته و رودها را بدان روان ساخته و و آفریدگان را بدان بیافریده است، و آن چیزی جز راستی و داد نباشد. پس بدان چنگ زد. میوه راستی و داد را نیز چیزی جز آبادانی شهر ها ندیدم که روزی مردم و چهارپایان و پرندگان و همه جانوران زمین بدان بسته است. چون نیک بیاندیشیم دریافتیم که رزمندگان مزدور آبادگران، و آبادگران مزدور رزمندگان اند. چه رزمندگان مزد خویش از باج گزاران و مردم شهر ها گیرند، از آن روی که دشمن از ایشان برانند و در پشتیبانیشان بکوشند. پس بر آبادگران است که مزدشان را درست و به هنگام دهند. چه، آبادانیشان جز به اینان انجام نگیرد. که اگر در این کار سستی ورزند ناتوانشان کنند و دشمنشان نیرومند گردد. پس درست آن دیدم که باج گزاران را از کار خویش بیش از آنچه زندگی بدان برپای دارند و به آبادانی شهر هایشان پردازند نباشد. نیز روا ندانستم که به سود کشور و پاسداران کشور، دست آبادگران را تهی سازم و درمانده شان کنم، که اگر چنین کنم به سپاهیان و باجگزاران یکجا ستم کرده ام. چه، اگر آبادگران باجگزار تباه شوند، آبادی نماند و و آبادی جز به کشور و مردم نباشد. اگر باجگزاران را مایه زندگی و آبادانی نماند جنگجویان که نیور از آبادانی و آبادگران دارند نابود کردند که کشور جز از فزونی داشته باجگزاران آباد نگردد. پس نیکی کردن به جنگاوران و نواختنشان در آن است که بر باجگزاران سخت بگیرم. مرز و بومشان آباد کنم و برای زندگیشان چیزی بر جای نهم. آبادگران بازوی رزمندگان و رزمندگان بازوی آبادگران باشند. در اینباره با همه توش و توان خویش ببندیشیدم و بسنجیدم. درست ندیدم که اینان را بر آنان یا آنان را بر اینان برتری بخشم. چه، هردو را دو بازوی همکار و دو پای همراه یافتیم. سوگند که هرکه بر سپاهیان ستم کند بر باجگزاران نیز ستم کرده است و هرکه بر باجگزاران ستم کند، سپاهیان را از ستم برکنار نداشته است. اگر برخی اسواران نابخرد نمی بودند، کار باجگزاران و کشور را همچون بوستان خویش و سرچشمه روزی و نیروی خویش نگاه می

داشتند و اگر پاره ای باجگزاران نادان نمی بودند از برخی نیاز های زندگی چشم می پوشیدند و سپاهیان را بر خویش پیش می داشتند.

تجارب الامم. ترجمه جلد ۱. برگ ۸۷.

«پس از گشتاسب پادشاهی به اردشیر بهمن رسید. دستش به همه سوی رسید و کشور ها را به نیرو بگرفت، چنانچه سرانجام اقلیم ها همه از آن خویش کرد. در سواد شهری بساخت که همینیا شناسندش. ... وی در آغار نامه های خود چنین می نوشت:

- >از اردشیر بهمن بنده و کارگزار خدا و کاردار شما.< گویند وی با هزار هزار سپاهی به جنگ روم درونی رفت، و شاهان روی زمین به وی باژ می دادند.»

اخلاق ایران باستان. دینشاه ایرانی. برگ ۶۶.

«من که زرتشت هستم خواستارم که بزرگان و سران اقوام و طوایف و روسای خانواده ها را به راه راستی و درستی و اندیشه و گفتار و کردار نیک راهنمایی کنم تا بر طبق آئین اهورامزدا رفتار نمایند. (بیسنا ۱۱)

ای مزد یسنی زرتشتی دست و پا و هوش و خرد خود را برای بجا آوردن وظایف نسبت به دیگران در موقع مقتضی مهیا دار و از هر کار بیجا و نا به هنگام خود داری نما، همواره در انجام کار نیک و دستگیری بیچارگان و بینوایان استوار بیاست. (ویسپرد کرده ۱۵ فقره ۱)

کسی که نسبت به دیگران مطابق وظیفه خود رفتار ننماید دزد وظیفه باید خوانده شود زیرا از آن خدمت که باید انجام دهد کوتاهی می ورزد. (وندیداد فرگرد ۴ فقره ۱)

دیدنی نو از دینی کهن. فرهنگ مهر.

«آنچه روان آدمی در زندگی پس از مرگ، با آن روبرو می شود، پاداش و کیفر نیست. خداوند مهربان است از کسی انتقام نمی گیرد. آنچه که بهره هر کسی می شود، پی آمد و نتیجه کرده خود اوست. همانگونه که آتش می سوزاند و یا یخ سرد می کند، خوبی و بدی هم پیامد های طبیعی و منطقی خود را پدید می آورند. رنج و افسوس می که بهره بدکار می شود بر اصر خودشناسی و خودآگاهی است که در زندگی پس از مرگ برای او پیش می آید و از نتایج گزینش نادرست خود در زندگی آگاه می شود. گزینش نادرستی که او را از اهورا مزده و سینتا مینو، بیگانه کرده بود.

...

گات ها دو اصل را به روشنی بیان می کند: یکی، آزادی افراد در گزینش راه زندگی. و دیگری بهره ای است که از کار ها عاید هرکس می شود. اصل درو کردن کشته، تغییر ناپذیر است. هر عملی بهره، (سود یا زیان) وابسته به خود را دارد و شادی یا اندوه برای کننده کار است. جمع و تفریق اعمال در کار نیست و رهایی از دریافت بهره (معافیت از دریافت سود و یا چسبیدن زیان) وجود ندارد. هیچ کس هم نمی تواند شفاعت گناهان را بکند. بهره یا پاداش کار های خوب، شادی و خوشبختی است و بهره یا پاداش کار های بد، اندوه و افسوس.

...

آزادی گزینش و ستیز با بدی و همکاری با اهورا مزدا، در مرکز مفهوم زرتشتی تاریخ قرار دارد. در نتیجه، فلسفه زرتشتی با جبر و تقدیر مخالف است، هر کس سازنده آینده خود است. همچنین در مفهوم تاریخی دین زرتشتی همه افراد، فرد به فرد، ارزش دارند. زیرا هر فرد باید بتواند به آزادی تصمیم بگیرد، تصمیمش را به موقع عمل گذارد و نتیجه کار خود را ببیند. در این مفهوم تاریخی، انسان در مرکز است و نه تنها خود باید با بدی مبارزه کند بلکه باید در راهنمایی گمراهان هم بکوشد. در دوران (سیکل) کنونی تاریخ، اشوان باید با یکدیگر هما زور شده برای رسیدن به خوشبختی (اوشتا) بر علیه اندیشه اهریمنی (انگره مینو) مبارزه کنند.

...

اهورا مزدا "خوبی و داد" مطلق و بدون شرط است بدی در آستان او راه ندارد. خداوند زرتشت کینه توز و انتقامجو نیست. او از بدی و ویرانگری دور است. او

خشم نمی شناسد و از همین رو مورد پرستش است. آنان که بدی می کنند، محصول کاشته خود را که طبق قانون اشا همان بدی است، درو می کنند. انتقامجویی یا مجازات کار خدا نیست. اهورا مزدا برای همه خوشبختی می خواهد. از این رو "راه درست زیستن" را از پیش نشان داده است. آنانکه کج روی می کنند و با اشا بیگانه می شود، سرانجام رنج می بینند و این میوه کارکرد خودشان است و نه مجازات خداوند.

...

اهورا مزدا در پیام خود مردمان را از آینده ای که در برابر هر الگوی رفتاری در انتظار آنان است آگاه می کند تا اختیار خود را در گزینش راه با آگاهی و بینش اعمال کنند و این داد اهورا مزدا است.»

دینکرد ۳. ج ۱. برگ ۱۱۵.

«اگر در هنگامه رویکرد گسترده مردمان به گناه و رویگردانی از کرفه، تنها یک کس رویگردان از گناه کاری و گراینده به کرفه کاری شود، راه پورش دیوان در گرداندن تودگان به گناه و برگرداندنشان از کرفه، به اندازه همان یک کس، بسته می ماند؛ و بر همین پایه، اگر هیچ راهی برای رساندن آبادانی ایزدان بر مردم نباشد، باز هم فرار رسیدن پشتمبانی و نیکخواهی ایشان (ایزدان مینوی) بر آن کس یگانه تباهی نپذیرد.

به میانجی هستی آن کس یگانه ی رویگردان از گناه و گراینده به کرفه، آن نیکی ها و دیگر نیکی های یزدانی در پیروزی فرجامین، بر تودگان فرو می بارند. که اندر زمانه ی رویگردانی گسترده مردمان از گناه و روی گردنشان به کرفه، می باید بسی بیش از پیش بیمناکتر از رویگردانی تنها یک کس از کرفه کاری و رویکردنش به گناه کاری بود: زیرا در رویگردانی آن یک تن در میان همگان از کرفه و گرایشش به گناه، سرکردگی دیوان بر آن یک کس و خستن فره مردمان، از راه آن سرکردگی استوارتر می شود.

که نیز از رویگردانی آن یک تن از کرفه کاری و رویکردنش به گناه کاری، ترس بازگشت دیگر تودگان به بدی و آشوب هست. چونان که از کمترین نشانه



بیماری بر تن مردمان ترس از آن بیماری تن گستر و در پایان نیز مرگ خواهد بود؛ به ویژه که در نبود درمان نبرد با بیماری یله خواهد ماند.»

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۳ و ۴.

«اینکه مردم می باید که پیوسته به خویشکاری مشغول باشند و از پس کار خویش باشند.

چه اندر دین پیداست که هر کس که از پی کار خویش بود اگر در میان آن کار رنجی و دشواری بدو رسد بدان جهان هر یکی را دو عوض پاداش یابد. اگر به فساد مشغول باشد و در میان آن کار رنجی و زبانی بدو رسد بدان جهان بتر عقوبت و پادافره یابد.

مثلا اگر کسی به خویشکاری و به شغل خویش می شود و دزدی در راه بدو افتد و قماش او ببرد یا جایگاهی بکشندش، بدان جهان یکی را چهار باز دهندش. اگر کشته شده باشد، اشو باشد و گناهی که کرده باشد از او پاک گردد و بهشت برندش. اما اگر به کاری باطل شود و دزدی در راه بدو افتد و مالش ببرد و یا کشته شود، چون بدان جهان افتد، هر قماش که از آن برده باشد، همچنان بود که او از آن کس برده است، دگر باره به عوض آن قماش پادافره و عقوبت دهندش. اگر او را بکشته باشند، همچنان بود که او کسی را بی گناه کشته بود و مکافات آن گناه را به دوزخ رسد.»

سخن از خمس دانش نیست که تجارت باشد، سخن از خویشکاری و وظیفه آدمی است که می داند برای او که نمی داند.

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۶۶.

«اینکه بهدینان را می باید که خط اوستا بیاموزند پیش هیربدان و اوستادان، تا در خواندن نیایش و پشت خطا نروند.

بیشتر واجبیت هر هیربدان را و اوستادان را هست که همه بهدینان را خط اوستا بیاموزند، و اگر هیربد در آموختن ایشان تقصیر نماید، او را عظیم گناه باشد. که اورمزد به افزونی زرتشت را گفت که هر هیربیدی و اوستادی در آموختن اوستا بهدینان را تقصیر کند، او را از بهشت چندان دور کنم که پهنای زمین است.»

---

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۷۸ و ۷۹.

«و اندر دین به مازدیسنان پیداست که زراثشت اسفنتمان از ایزد تعالی پرسید که توانگر چرا غم بیشتر خورند از درغویشان؟

ایزد تعالی گفت، از بهر آنکه امشاسفندان کرفه از توانگران اندر خواهند و از درغویشان گناه نکردن خواهند.»

## مدیریت زمان

عهد اردشیر.

«شاه باید برای کار کردن و آسودن و گوش دادن به موسیقی و خوردن و نوشیدن زمان خود را چنان بهر کند که هیچ کاری از زمان مقرر خود به دور نیافتد.

بدانید آراستگی شهریاری در بسامان داشتن زمان کار و کوشش و آسایش و خوشگذرانی و برنشستن و بگردش پرداختن است. آشفته شدن زمان این کارها از سبکسری است و شاه نباید سبکسر باشد.

بدانید گاهی در شاهتان میل به چیزی، نه به هنگام خودش، پدید آید. اگر شاه زمان کار و آسودن و خوردن و نوشیدن و شادخواری را اندازه نهاد و بسامان کرد، دیگر کسی بیهوده از او چشم ندارد، زمان این کارها را بر هم زند و نابسامان کند. زیرا از نابسامان شدن زمان این کارها، دو زیان بزرگ پدید آید: یکی کم شدن خرد که بزرگترین آنها است. دیگری زیان رسیدن بتن از راه کم شدن خوراک و جنبش های تنی.

---

گزیده اندرز پوریوتکیشان. سال دوازدهم. برگ ۵۲۷.

«پنجم سه یک روز و سه یک شب به هیربدستان شدن و خرد پارسایان فرا گرفتن، سه یک روز و سه یک شب کار و آبادانی کردن و سه یک روز و سه یک شب خوردن و رامش و آسایش کردن.»

---

دینکرد ۳. جلد ۲. برگ ۹.

شیوه به سرانجام نیکو رساندن بیشتر کارها، به ویژه برای شهریان، دو گونه است:

«یکی، راز کارها را سخت پابین است؛ به گونه ای که حتی کمترین نشان راز از چشم بیرونیان پنهان بماند، تا کمترین نشانه ای از آگاهی های کار، به دست بر هم زنده کارها نرسد؛ تا نتواند از سر ستیز، پادچاره ای، که زمان انجام کارها را به پس می افکند و آنرا آشفته می کند، بسازد.

یکی دیگر، همین که زمان به هنگام انجام کارها فرا رسد، تیز بادن کار دست یازیدن است؛ تا زمان به هنگام انجام کار، به سبب به انجام نگرفتن به هنگام آن، ناکرده و بر زمین مانده رها نشود؛ و فرجام نبه کامانه ی برخاسته از آن نا به هنگامی در واپس افکندن کار، از میان رود.

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۵۶ تا ۵۸.

اورمزد پس از اینکه از عزیز بودن اشو زرتشت در نزد خود، برایش می گوید، در ادامه او را اندرز می دهد که:

«با این همه بزرگواری که به تو داده ام ای زرتشت تو را اندرز می کنم که هر کرفه که امروز بتوانی کردن، به فردا میفکن، به دست خویش تدبیر روان خویش بکن. بدان غره مباش که هنوز جوانی است بشاید کردن تا اندیشه کنی که پس از این بکنم. که بسیار کسان بودند که زندگانی ایشان، یکروز بود و کار پنجاه ساله در پیش گرفته بودند.

پس جهد کن تا کار امروز به فردا میفگنی. چه اهریمن گننامینوی دروند، دو دروج بدین کار بگماشته است که یکی را نام دیر است و دیگر را پس. این هر دو دروج پیوسته با مردمان کوشش کار کنند تا کار او باز پس افتد. چه هر کار و کرفه که فرا پیش آید، آن دروج که نام او دیر است گوید که دیر بخواهی زیستن و این کار همه وقت بشاید کردن، و دروج که نام او پس است گوید اکنون فرا گذار که پس از این بشاید کردن. پیوسته این هردو دروج، روان را از کار خویش باز می دارند تا فرجام در رسد همه کارها باز پس افتاده بود و حسرت و پشیمانی خوردن هیچ سودی ندارد، پس کار و کرفه از این جهان بشود.»

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در بندهش. برگ ۹۱.

اردیبهشت امشاسپند در جهان مینوی، در مناظره ای در حضور اورمزد، به پیش اشو زرتشت، از دو چیز درباره گرشاسپ، گله می کند. یکی از آن دو چیز، در پیوند با جستار مدیریت زمان است که در اینجا آنرا بررسی می کنیم.

اردیبهشت امشاسپند می گوید که شیوه کارش در در جهان مادی، چنین بوده است که هرگاه کسی هیزم به زیر دیگ می گذارده، او آتش را می فرستاده تا هیزم ها را به کار انداخته و بر زیر دیگ فروزان باشد تا خورش آماده شود. پس از اینکه خورش آماده می شده است و نیاز به آتش پایان می یافته است، آتش دوباره به نزد اردیبهشت به جایگاه خود باز می گردیده است.

اما گرشاسپ یکبار که به کاری برای رهایی زمین از دست مرغی ویرانگر، مشغول بوده است، باعث شده که یک ساعت در کار آتش خلل ایجاد گردد. به این گونه که هیزمی در زیر دیگی گذاشته بوده است، ولی به خاطر کار گشناسپ، آتش یک ساعت دیرتر توانسته به کارش را در زیر دیگ آغاز کند.

این یکی از دو موردی است که اردیبهشت از گرشاسپ، گله دارد.

## یگانه گرایی و همکاری کردن نه تک روی

دینکرد ۷، برگ ۲۱۰.

مزدا اهورا، زرتشت را با گفتگو با امشاسپندان که مینوی اند و بکار گیری بوم و طبیعت که مادی اند، از جهان مینو به جهان مادی به میان مردمان وارد می کند. او به امشاسپندان می گوید که «او را با هم سازیم اندر آب، اندر زمین، اندر گیاه، اندر گوسفند و آنرا از آنجا ببریم به آن خاندان پوروشسپ (پدر زرتشت) که تا آن زرتشت را به هر دو گونه نیک تخمه گویند که نژاد او از امشاسپندان به نریو سنگ و نیز از مردمان به جم می رسد.»

درباره جزئیات بیشتر این پروژه برنامه ریزی شده مزدا اهورا، برای آوردن زرتشت از مینو به گیتی، می خوانیم که:

دینکرد ۷، برگ ۲۱۲ تا ۲۱۵:

هنگامی که اهورامزدا بر آن شد تا زرتشت را به گیتی یا جهان مادی، ببرد، گوهر زرتشت از پیش اهورامزدا به سوی باد و سپس به یاری باد به ابر رسید. ابر ببارید و همه مردم و گوسفندان را شادمان کرد. اینگونه گوهر تن زرتشت، از آب به گیاه رسید. برای اینکه نطفه زرتشت از گیاه به پدر و مادری که بناست زرتشت را به گیتی آورند، برسد، امشاسپندان پوروشسپ را بر انگیختند تا شش گاو را به سوی آن گیاه روانه کند. از میان آن شش گاو، دو تای آنها، بدون اینکه گوساله زاییده باشند، شیر داشتند. گوهر زرتشت از آن گیاه، به آن دو گاو می رسد و با شیر آنها آمیخته می شود.

پروشسپ، به دغدو (مادر زرتشت) می گوید: <از این دوتا گاو بدون اینکه زاییده باشند، شیر دار شده اند. آنها را بدوش که به گیتی از آنها فره برسد>. مادر زرتشت هم دیگی چهارگوش را بر می دارد و آن دو گاو را می دوشد. اینگونه، گوهر زرتشت به آن شیر دوشیده شده وارد می شد.

از سوی دیگر، اهریمن پتیاره بر آن شد تا آن شیر دوشیده شده را، نابود کند. پس دیو ها انجمن می کنند و سر کرده آنها به آنان می گوید: <همه دیو ها نابود می شوند، اگر آن خوراک آماده شود و زرتشت به گیتی آید. کدام یک از شما دیو ها آماده است تا هنوز که کار برای ما آسانتر است و زرتشت به تن مردم زاد در نیامده، او را ناکار کنید؟>

دیو چشمک نادان، می گوید: <آماده است تا این کار را انجام دهم>. پس با ۱۵۰ دیو که همچون خودش چشمک پیکر بودند، می روند و روستا و شهر را ویران می کنند و درخت و پیاله را می شکند. ولی آنها نمی توانند از پس ستون بزرگی که دیگ شیر بر آن بود، بر بیایند و نتوانستند آنرا بشکنند.

در این میان، پروشسپ گیاه هومی که پیشتر از دوغدو گرفته بود را، کوبید و به آن شیر گاو که گوهر تن زرتشت را به همراه داشت، آمیخت. بدین گونه فروهر زرتشت و گوهر تنش، هر دو به هم رسیدند و با هم یکی شدند. سپس پروشسپ و دوغدو، آن مخلوط هوم و شیر را، به نام اهورامزدا گرامی میدارند و آنرا می نوشند. اینگونه است که فره، فروهر زرتشت و گوهر تن او، به تن پدر و مادرش، وارد می شود.

سپس، پروشسپ و دوغدو با هم می خوابند تا با آمیزش، فرزندی بسازند. اینجا دوباره دیوان برای انجام نشدن این هدف و آماج، دست به کار می شوند. آنها پروشسپ را نگران می کنند که <چرا چنین کاری می کنید و می خواهید آمیزش کنید؟> پس، پروشسپ و دغدو، پشیمان می شوند و شرمگین می گردند از اینکه با هم بخوابند. برای بار دوم، پروشسپ و دغدو، با هم خفتند و دوباره دیوان بر آنها برخروشیدند و آنها را شرمگین و پشیمان از تصمیمشان کردند. بار سوم نیز، همینگونه گذشت.

تا اینکه دوغدو و پوروشسپ به هم گفتند: <ما این کار را انجام می دهیم> و همداستان شدند و یکدیگر را در آغوش گرفتند. آنها به هم گفتند: <تا این کار را انجام ندهیم، بر نمی خیزیم. حتی اگر چراغ> و <نودر> هم به هم رسند، باز ما این کار را انجام می دهیم.>

اینگونه شد که فره و فروهر زرتشت و گوهر تن او در زهدان مادر وارد گشته و در آنجا گرد هم آمدند.

اینجا بود که باز، دیوان برای کشتن زرتشت در زهدان مادرش، دست به کار شدند. با تب و درد بسیار آزاردهنده ای، دوغدو را بیمار کردند تا دوغدو برای درمان، به پزشکان جادوگر مراجعه کند. ولی، اورمزد و امشاسپندان به او ندا دادند که به پیش جادو پزشکان نرو که آنها با جادو به تو آسیب می رسانند. اورمزد و امشاسپندان، به دوغدو رهنمون دادند که برای درمان چه کند تا تندرستی را باز یابد. دغدو نیز چنان کرد.

و ادامه داستان تا اینکه زرتشت زاده می شود. در جای جای ادبیات ایرانی زرتشتی، میان نیروهای نیکی، این همکاری های سازنده برای کامیابی را، می توان دید.

در اینجا نگاهی داریم به اینکه چگونه جهانبینی زرتشتی، به جستار همکاری و یگانگی و جدا نبودن عناصر سودمند در گیتی، می نگرند. در نوشتار زیر به کوتاهی می توانیم دریابیم که همه عناصر سودمند گیتی، با هم و با اورمزد در همکاری اند، تا نتیجه سودمند بدست آید و در این راه، مردم نیز شایسته است همکاری از خود نشان دهند. بخوانیم:

سوم دینکرد. ج ۱. برگ ۸.



«پرسید اناک (؟) گریگوری (؟)، از سر شک و رقص در دین، که: چرا <شما  
 مزدانیان عناصر جهان را از آب> و آتش و گیاه <تا به> چکاد کوه ها، و هر آنچه در  
 ژرفای آب هاست و <تا به آسمان> و هر آنچه در دین اورمزد و هر آن آفریده سترگ  
 را، همه و همه <...>»

ولی من، ( = اشموغ)، <تنها> ستایشگر اورمزد، و جز وی <...> چرا <کردار و  
 نیایش ما را> نکوش می کنید؟

پاسخ

به سان گزیده، اشموغان، کارشان تظاهر ( = فرانمایی) به تبه خوبی و نیاموختن  
 <اصول دین اورمزد> و کردار <همتراز> زدارمینو و هر آنچه اشموغی <و  
 تشکیک> است می باشد.

آفریده های جاندار گیتایی اورمزد که <نیازمند شهریاری و> سالاری مردم اند،  
 همانگونه که مردم بر تن خود سالاری دارند، ... یاری <روان> مردم، ... چونان  
 چهارپایان ...؛ که اساس روان اند (؟) ... و نیکو <یاری دهنده> روان اند ... و بنیاد  
 تجهیز تن اند ... بیش از هر چیز نیرو می گیرند.

سعادت (؟) / ... / نیکبختی) روان مردم بیش از هر چیز استوار بر زدودن <گناه و تبه  
 خویی> از <روان> شان است؛ و <درست مانی> تن جانوران بیش از هر چیز بنیاد  
 شده بر پابستگی تن (... ) <از راه ترازش اخلاط> و به تباهی کشاندن ریمنی است؛  
 همچون <زدودن> آثار دروج. ...»

جایگاه والای همکاری را می توان در نمونه ادبی زیر درباره ساخت و بارش باران یافت. همچنانکه خواهیم دید در این نمونه داستان وار، حتی برای باران هم، چنین نیست که خداوند ناگهان به ابر دستور بارش داده شود و ابر ببارد، بلکه شماری کارگزار نیاز دارند با آفریدگار همکاری کنند و دستور عمل ها و سخنانش را بکار گیرند و در یک پروژه با کاری گروهی، باران را ببارانند. در زیر بخش هایی از این نوشتار ادبی را با هم می خوانیم:

دینکرد ۳. ج ۱. برگ های ۲۱۰ و ۲۱۱.

«دستور ده ریش باران، اورمزد جهان آفرین است.

مدیران و کارگزاران باران:

از فرمان جهان آفرین، مدیران و کارگزاران باران: ستاره <تیشتر> و ستاره <سدویس> و <وهمن> و <اردویسور> و <باد> و <هوم> و <دین> و <برز> و <فروهر> های پارسایان می باشند.

سرآمد و سالار کارگزاران باران، ستاره تیشتر است، که در جایگاه سالار کارگزاران، با همکاری ستاره سدویس، آب و دمه ی دریاها و رودان و چشمه ها و جویبارها را با ابزاری باد، به بالا گسیل می دارد و آب را به دمه (بخار) تبدیل می کند، و سپس دمه را به ابر حامل آب تبدیل می کند و بر فراز می برد.

ابر و دمه با همکاری ایزد وهمن، با بهره گرفتن از ابزاری باد است که به بالا شود و سوی فضا رود.

کارگزار اورمزد در واپس راندن پتیاره ها از باران، فره ی دین و شهریار و نیز اردویس و اناهید اند؛ که نیز برای هرچه بالاتر رفتن آب و ابر و دمه به فضا، با همکاری آتش و با کمک باران پتیاره ها، از دیوان و جادوگران و پریان گرفته تا سرانشان دیو آپوش و اسپنجگر دروج همه و همه، را خواهد کشت، و پتیاره ها را از باران دور خواهد راند.

### چگونگی توزیع باران:

بُرز، که ایزد مادبان است، با همکاری چشمه های نیکو و فروهر های پارسایان، به یوبه ی آیمند کردن کشورها، روستاها و دیگر جای ها، آب باران را فرو می بخشاند، و بر هر جا به اندازه فرو می باراند.»

دینکرد ۳. ج ۲. برگ ۳۱ و ۳۲.

«چراپی آفرینش آفریده ها، رزمیدن در نبردی برای به پس راندن شتاب درد آور اهریمنانه است و، پیوستن به آن پیشرفت نیک جاودانه می باشد - همان فشار درد آورنده ای که در زاد و نهاد، دشمن آفرینش است.

خویشکاری آفرینش، و نیز، آن فرجامی که برای آن آفریده شده است از اینجا پیداست که: هیچ یک از آفریده های گیتیایی، کاری جدای از پس راندن شتاب درد آور اهریمنانه ندارد.»

توضیح:

دینکرد ۳. ج ۲. پیشگفتار مترجم. برگ [نه].

«اورمزد جهان آفرین دست اندر کار گستردن بساط گیتی و جهان آفرینش است. ز دارمینو بازگونه اورمزد در کار پیشگیری از گسترش بساط آفرینش است و بر آن فشاری خورد کننده و قابض و تنگ کننده وارد می کند. پس، خویشکاری آفرینش، واپس راندن فشار دردآور اهریمن از جهان است.»

دینکرد ۳، جلد ۲، برگ ۱۷۴.

«آن چه که روان پزشک می باید از تن پزشک، و تن پزشک می باید از روان پزشک وام گیرد، و، آن یاری ای که هر دو می باید از پادشاه بگیرند:

برابر آنچه از آموزه های دین بهی بر می آید، چاره جویی تن پزشک از روان پزشک بایستمند است؛ به همین ساد چاره جویی روان پزشک از تن پزشک، به بویه ی نیاز به بهبود تنانی نیز بایستمند است؛ زیرا چاره ی بهبود تن بازبسته ی آموزش های تن پزشکی است.

چاره جویی و کمک خواستن هر دوی آنان (روان پزشک و تن پزشک) از شهریار نیز بایستمند است؛ زیرا انجام بی عیب خویشکاری هایشان، و امداد فرمانهای درست شهریار است.»

---

خرده اوستا. برگ ۸.

بخشی از اوستای کشتی.

«بشود که ما هم پیوند شویم - با همه اشوان هم پیوند شویم - در کردن کار نیک هم پیوند شویم، با نیکوکاران در کردن کار نیک کمک نماییم، از گناه و گناهکاران دوری کنیم، با زرتشتیان و نیکان و خوبان هفت کشور زمین کمک نماییم.»

---

خرده اوستا. برگ ۸۷.

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۶  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

بخشی از سروش یشت هادخت.

«تمام کار های نیک را می ستاییم چه آنچه عمل شده و چه آنچه در آینده به مورد اجرا در آید.»

---

خرده اوستا. برگ ۱۳۵.

بخشی از آفریدگان دهمان.

«به همه مردمان نیکوکار و توانا و دانا یزشن و نیایش و درود و ستایش باد.»

---

خرده اوستا. برگ ۱۳۷.

بخشی از آفریدگان دهمان.

«بشود چنانکه من آرزومندم - اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیکی که در اینجا و جاهای دیگر عمل شده یا بعد ها به مورد اجرا در می آید آنها را می ستاییم و خود نیز طبق آن رفتار می نمایم تا از زمره نیکوکاران باشیم.»

---

خرده اوستا. برگ ۱۳۸.

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۶  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

بخشی از کرده سروش.

«درو به سه کرده از سروش ایزد اشوی نورانی با همت و فیروزگر - شکسته باد دیو دروغ - سروش اشوی تهمتن و دلاور نگهبان تن، نگهدار روان، دیده باد روز و پاسبان شب است - نگهبان تن و روان ما و شما و همه ایرانیان و نیکان و بهدینان و بسته کشتیان و مردمان نیکوکار و نیک اندیش هفت کشور زمین سروش ایزد باد.»

---

خرده اوستا. برگ ۱۴۱.

بخشی از همزور دهمان.

«با هم متحد باشید، با همه اشوان و پاکان متحد باشید، با همه نیکوکاران متحد باشید، متحد و همیشه فرخ باشید، متحد و همیشه شاد و خرم و خوشحال و فیروزگر باشید. متحد و کم گناه باشید، متحد و ثوابکار باشید.»

---

فرشکرد و باز ساختن گیتی در پایان، با سه چیز شدنی است. و یکی از آن سه چیز، همیاری آفریده ها با یکدیگر می باشد:

گزیده های زاداسپریم. برگ ۳.

«سوم، همیار بودن آفریدگان با یکدیگر است. و از همیاری همسپاهی ... از همسپاهی پیروزی بر دشمن ممکن شود که خود در حقیقت فرشکرد است.»

---

گزیده های زاداسپریم. برگ ۵۸.

«آفرینش آفریدگان، رواج دین، فرشکرد کرداری، به ساختن خانه همانند است. همچنانکه خانه به وسیله سه افزار فرجام پذیرد که: پایه، دیوار و سقف است، آن آفرینش آفریدگان پایه. رواج دین، دیوار. فرشکرد کرداری، سقف است.

هنگامی که مرد بخواهد خانه سازد، سه مرد ماهرتر برگزیند. یکی برای پیریزی، یکی برای دیوار کشیدن و یکی برای سقف ساختن. و هر یک را جدا جدا به آن کار خویش مامور کند. جز با پی ریختن، دیوار کشیدن نشاید. آنکه فرمان ساختن خانه را داد روشن و آگاه است که در چه مدت خانه به پایان رسد و نیز به سبب اطمینان به مهارت آن سقف ساز مطمئن است که هنگامی که دیوار به پایان آمد، آنکه وظیفه او ساختن سقف است، سقف را بسازد به همان آسانی که آن دو تن به کار گمارده شدند.»

---

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۱۰ و ۱۱.

«اینکه آتش خانه، نیکو باید داشتن و آتش نگاه داشتن تا نمیرد و چیزی پلید و ناپاکی به آتش نرسد ...

چه هرگاه که آتش در خانه بود نیکو دارند، هر آتش که در هفت کشور زمین است از آن کس خشنود باشد، چون ایفیت بخواهند و حاجت خواهند زود روا شود. و هرگاه که نیکو ندارند، هر آتش که در هفت کشور زمین است، از آنکس آزار گیرد و حاجت که خواهد روا نشود. اگر کسی آتش خانه نیکو ندارد، اگر صد دینار به آزرگشپ دهد، هیچ پذیرفته نباشد و آن گناه از وی به نشود.»

---

صد در نثر و صد در بندهش. بخش صد در نثر. برگ ۱۷ و ۱۸.

«اینکه برزیگری کردن مانند آن است که کسی بزشن یزدان می کنند و حرمت برزیگران بسیار باید داشت و رنج و پیکار از ایشان دور باید داشتن.

چه اندر دین پیداست که هر کسی که درخت باز نشاند، تا آن درخت و دار بر جایگاه باشد، هر کسی که بر آن درخت خورد، هر کرفه که به سیری آن کند، برزیگر چنان بود که به دست خود کرده باشد.

اگر کسی بفرماید، همچنین کرفه بود نونو روان او را از آن راحت ها و آسانی ها می رسد. غله و حبوب و هر چه کارند همچنان باشد. زیرا که هر که گندم و جو و دیگر دانه ها بخورد و کار و کرفه کند، کارنده آن دانه ها را همچنان بود که بدست خویش کرده باشد. زیرا که جان مردم بعد از آفرینش ایزد تعالی از کنش برزیگر برپایست. چه هرگاه که کسی چیزی نخورد، بمیرد، پس آنکس که جان مردم از کنش او برپای بود، او را ارجمند و گرامی باید داشت.»



## کوشایی و کار و کوشش

منش ملی. دکتر وحیدی. برگ های ۴۸۹ تا ۴۹۲.

«زندگی اقتصادی در آرمان و منش پارسایی.

آرمان و منش پارسایی بر عکس بسیاری از آرمانها به زندگی اقتصادی توجه ویژه دارد. در این آرمان کار پایه زندگی است و بیکاری گناه بزرگی است که آدمی را ننگون بخت می سازد. در این آرمان بیکاری، تنبلی، دریوزگی، بزرگترین کژروی ها است. هر انسانی باید از کوشش و کار خود بهره مند شود و دیگران را نیز بهره مند سازد. برای اینکه گوشه ای از آرمان و منش پارسایی را در زمینه زندگی اقتصادی بنمایانم، چند سرود از سروده های زرین فرهنگ پارسایی را می آورم:

ای آفریننده جهان جسمی، آیا خوش ترین جای زمین کجاست؟ پس اهورامزدا گفت: ای اسپتیمان زرتشت جایی که مرد پارسا (مومن به آئین زرتشت) و فرزند و اهل بسیار باشد. پس از آن در آن خانه گاو و گوسپند بسیار و آرد بسیار و سگ بسیار و زنان و بچه های بسیار و آتش بسیار و اسباب زندگی خوب بسیار باشد. خوش ترین جای زمین جایی است که کسی بیشترین غله و علف و درختان میوه دار دارد، و در زمین خشک آب پدید کند و زمین باتلاقی را خشک گرداند. (ایا باز هم) خوش ترین کجاست؟ اهورامزدا پاسخ داد ای اسپتیمان زرتشت، جایی که ستوران گوناگون در آنجا بیشتر پرورش یافته و بیشتر زاد و ولد نمایند. جایی که ستوران در آن زمین کود بیشتری بپراکنند ... ای آفریننده جهان جسمانی، چه کسی زمین را بیشتر خوشحال می کند؟ اهورامزدا گفت: کسی که بیشترین مقدار کشت کند و بیشترین مقدار درخت بکارد و علوفه سبز کند و زمین را سیراب سازد و آب در آورد. زمینی که بدون کشت و شخم و بی حاصل ماند چونان زنان زیبایی است که بی شوهر مانده و بچه های بسیار نیاورد. (وندیداد فرگرد سوم)

سحرگاهان خروس بانگ زده گوید: ای مردم برخیزید و بهترین راستی ها و درستی ها را بستابید (نماز اشم و هو را بجا آورید) دیو کاهلی را از خود دور سازید، آن دیوی که می خواهد شما را به خواب ببرد. (وندیداد)

من همواره با دیو تنبلی ستیزه خواهم کرد. زیرا بیکاری و کاهلی ما را نزار و رنجور می سازد. کاهلی را از خود دور دار و اگر نه او ترا از کردار نیک دور خواهد داشت. (ویسپرد)

کسی که تخم زراعت می پاشد اشویی می کارد و در ترویج آیین مزدا می کوشد. پاداش چنین کسی با صد دعا و عبادت یکسان و از هزار بار ادای آیین های مذهبی و صد هزار قربانی نیکوتر است. (وندیداد)

کوشا و میانه رو باش و نانی بخور که از راه نیک به کف آورده و با کار و کوشش خود یافته باشی و بهره ای از آن نان را برای خدا و نیکوکاران بکنار بنه. این کار تو بهترین کردار نیک خواهد بود. به خواسته و دارایی دیگران چشم مدار تا مال خود را از دست ندهی، هر کسی چیزی خورد که از کار و کوشش خود بدست نیاورده باشد چنان نماید که سر دیگری را در کف گرفته مغز آنرا می خورد. (مینو خرد)

اهورامزدا اندک چیزی را برای اسراف نیافریده، دختری که پنبه می ریسد اگر ذره ای از آنرا تلف کند خطاست. (وندیداد)

آن کسانی از بهترین زندگی و شایسته ترین سرانجام برخوردار خواهند بود که جز به راستی باراستروان کار نکند و با همت در راه کشاورزی، و پرورش چارپا بکوشند این کسانی که سرانجام در سرزمین جاودانگی و هومن جای گزین شوند. (یسنا)

سعادت از آن کسی است که در کار و کوشش است. (گاتا)

هیچکس نباید خود را بدهکار کند، با بدهکار شدن ما مانند دزدان می شویم. (وندیداد)

ای مزدا این پاداش گرانبها را به دستیاری و هومن در همین جهان خاکی به کسی بخش که در کار و کوشش است، چنانکه در آیین نیک تو از آن وعده شده است. آیینی که کارگران را به سوی خرد و تدبیر کشاند. (یسنا)

آری راستی و نیکی پیروزی خواهد یافت. بر اثر تیمار و پرورش زمین، دارنده کشتزار های سرشار و خانه های آسوده و زیبا خواهیم شد. مزدا اهورا توان و یاریمان خواهد داد تا به شیوه مطلوبی از این آفرینش سودجویی کنیم. (یسنا)

این سرزمینی است که سراسر تو راست و آنرا سپرده سپنتا آرمیتی کرده ای، به روی این زمین کشاورز کوشا است و اوست که ستوران را می پرورد و اینانند که از پشتیبانی سپندار مذ بهره مند می شوند. (یسنا)

از میان دو گروه کشاورز دوستدار ستوران و غیر کشاورز پیروی دروغ، زمین و چارپایان به کشاورز پناه بردند. چون او بود که تیمار درستشان می کرد و این کس چه بهره اهورایی خواهد برد. اما آنکه کشاورز نبوده و رفتار بد داشته، هیچگاه از این موهبت اهورایی بهره نمی برد. (یسنا)

---

پرتویی از فلسفه ایران باستان. دینشاه ایرانی برگ های ۱۴ تا ۲۳.

فیلسوف و شاعر نامدار هند رابیندرانات تاگور درباره زرتشت می گوید:

«مهمترین وقایع تاریخی ایران ظهور مذهبی است که در چندین قرن پیش به وسیله زرتشت پیغمبر در جهان منتشر گردید. زرتشت در تاریخ عالم اولین شخصی است که مذهب را به یک شکل اخلاقی در آورد و در آن عصر کهن حقیقت وحدت را به بشر تعلیم داده راستی و نیکی را حقیقت کامل و کمال حقیقی معرفی نمود.

اغلب مذاهب سعی دارند که مردم را به قیود مراسم ظاهری پایبند سازند، گرچه ممکن است مراسم ظاهری نیز در دماغ بشر دارای تأثیرات روحانی باشد و تا حدی شخص را برای شناختن حقیقت حاضر سازد ولی چون مراسم ظاهری دارای قوه نیست که بتواند مارا مستقیماً به حقیقت نزدیک کند لهذا غالباً در ضمیر شخص تولید اوهام و خرافات نموده سبب گمراهی می گردد.

زرتشت بزرگترین پیغمبری است که در بدو تاریخ بشر ظهور نموده و به وسیله فلسفه خود بشر را از بار سنگین مراسم ظاهری آزاد ساخت و با کمال جدیت در برانداختن آن کوشیده اساس مذهب خود را بر تعالیم اخلاقی نهاد. اگرچه امروز بر ما واضح است که کردار نیک موقعی نیک است که فقط از برای خود نیکی بجا آورده شود (نه به امید پاداش و بیم عذاب) ولی باید در نظر داشت که این حقیقت درخشان موقعی از شخص زرتشت در جهان ظلمانی تابیدن گرفت که بشر در منتهای درجه جهالت گرفتار بود. حتی هنوز هم که قرن ها از عمر آن تعلیم می گذرد باز در اطراف خود کسانی را می بینیم که از این حقیقت بی خبر و به امید پاداش یا بیم عذاب کورکورانه پیرو مراسم بی فایده ظاهری هستند مراسمی که هیچ مبنی بر اساسی نیست و نتیجه اخلاقی در بر ندارد. ...

ندای زرتشت ندای جاودانی و زنده ایست که تا امروز به گوش می رسد و این ندا نه فقط برای راهنمایی یک قوم قلیل بود بلکه تعلیمات اخلاقی زرتشت را در هر دوره و هر جا باید بهترین راهنمای جامعه بشر دانست. زرتشت شخصی نبود که اتفاقاً به حقیقتی برخورد و فلسفه ای را کشف کرده باشد یا مانند کسی که در نتیجه یک اصطکاک اتفاقی چراغی را افروخته و تنها خود و اطرافیان نزدیک را اجازه داده باشد تا از نور آن استفاده برند. بلکه زرتشت مانند پاسبانی بوده که منفرداً بر قله کوه رفیعی منظر طلوع خورشید ایستاده بود وقتی که دید اولین شعله خورشید از افق نمودار گشته به وجد آمده عالم خفته را با بانگ سرود نور از خواب غفلت بیدار ساخت. زرتشت ظاهر کرد که خورشید حقیقت و پرتوی رحمت ایزدی بدون هیچگونه فرق بر همه آفریدگان یکسان می تابد و اشعه آن از دور و نزدیک همه را بهره مند می سازد. البته چنین عقیده همیشه مخالف دارد بخصوصه کسانی که عادت به تقلید و تعبد داشته در ظلمت جهل و تعصب غوطه ورنند هرگز با این حقیقت همراه نخواهند شد. ...

این نکته بسیار جالب توجه است که عقیده وحدت در دو مملکت مختلف ایران و هند به دو شکل ظاهر شده و دو نتیجه دگرگون داد همانطور که عقیده وحدت در ایران نتیجه اخلاقی بخشید در هند موجب یک نتیجه فلسفی گردید بدیهی است این تاثیرات مقتضی و موافق طبایع این دو ملت بود زیرا ایرانیان قدیم مردمان کاری و شجاع و خواستار خوشی و زندگانی نیک بودند و هندوان آسایش فکر و خیالات فلسفی و انزوا را بر آن ترجیح می دادند.

آب و هوای این دو مملکت نیز در خصایص روحی و اخلاقی آنان دخالت کلی داشت زیرا آب و هوای ملایم هند و مزارع زیاد زندگانی هندوان را آسان ساخته و هیچ اشکالی از برای آنان متصور نبوده که در زندگانی با آن مبارزه نمایند. برعکس آب و هوای ایران و زمین پر از کوه و تپه و زندگانی مشکل ایرانیان را بر آن داشت که به سختی بر علیه بدی و زشتی بجنگند و از برای فیروزی، اهورامزدا را پشت و پناه خود قرار دهند.

عقیده هندوان این است که هر کس باید به وسیله ریاضت و اعمال شاقه و کشتن نفس و بی اعتنایی به غم و شادی جهان خود را از عالم مادی و جسمانی دور ساخته به حقیقت و اصل گردد و عقیده دارند عالم جسمانی و مادیات سدیست که ما را مانع از رسیدن به عالم روحانی و معنوی می سازد. آمال ایرانیان قدیم کاملاً اخلاقی و اجتماعی بوده. آنها زندگی را مبارزه بین نیکی و زشتی می دانستند و سعی داشتند همیشه در مقابل حمله دروغ و زشتی پایدار مانده در این زد و خورد فاتح گردند. بعلاوه ایرانیان عقیده داشتند که باید در ترقی و کمال جهان مادی کوشیده از آسایش و سعادت این عالم بهره مند بود.»

## سیاسگزار بودن

اخلاق ایران باستان. دینشاه ایرانی.

«بشود آن نیکمردی که راه راستی و درستی را به ما نشان داد در هر دو جهان پاداش نیک یابد. (یسنا ۴۳ - ۳).

ای اهورا مزدای یکتا اگر از سوی من نسبت به پدر، مادر، خواهر، برادر، زن، فرزند، شوهر، سردار، خویشان، بستگان، جهانیان، شرکاء، همسایگان، مصاحبان گناهی سر زده یا اگر بواسطه بیدادی گناهکار شده ام از آن گناه که اندیشیده یا گفته یا کرده ام از صمیم دل پشیمانم و به سه گفتار پَیت می جویم. (پندنامه آذرباد مار اسپند فقره ۹).

سنگ نیشته های کرتیر موبدان موبد: همتشینی با نسک های پهلوی. کرتیر. گزارش دکتر داریوش اکبرزاده. برگ ۸۶.

«پس من، کرتیر، موبد باشم که بتوانم در برابر ایزدان و اردشیر شاهان شاه و شاپور شاهان شاه نیک پرستار و نیک سیاستدار باشم! و برای آن سیاسی (خدمتی) که توانستم به ایزدان و به اردشیر شاهان شاه و شاپور شاهان شاه بکنم

از آنروی، شاپور شاهان شاه برای کردگان ایزدانی (خدمات دینی)، در دربار و شهر به شهر، جای به جای، در همه شهر (کشور)، در مغستان (انجمن مغان) مرا کامکار و پادشاه (اختیاردار) کرد؛»

## شهریار دوستی

اخلاق ایران باستان.

«یک نفر ایرانی هرگز نباید فقط برای سعادت خود دعا کند بلکه همیشه برای بهبودی و ترقی ایرانیان دعا کند و یک نعمت عام و سعادت تمام را از اهورامزدا برای شاه و ملت و کشور خود بخواند. (هردوت Herodotus)

ایرانیان در تاریخ عالم به شاه پرستی و وطن دوستی معروفند چنانکه در زمان ساسانیان در موقع جنگ شاپور با ژولین <Julian> دو نفر از سپاهیان ایران از لشکر ایران فرار کرده به صورت ظاهری به رومیان پیوستند و آنها را در اشتباه انداخته به راه غلط راهنمایی کردند. پس از مدتی چون این مطلب به رومیان کشف شد آنان را نزد ژولین بردند. ایشان با کمال بی باکی اظهار داشتند ما برای وطن و پادشاه خود جان خود را در خطر افکنده شما را عمداً به راه غلط راهنمایی کردیم.

در سنه ۵۷۸ میلادی یکی از صاحب منصبان ایرانی برای وفاداری به پادشاه خود، هرگونه مساعدت و رشوه ای که رومیان به او دادند رد نمود و از آن منافع صرف نظر کرده به دولت خود خیانت نورزید. (مناندر Menander)

چون <Themistocles> خواست اجازه برای ورود به دربار ایران حاصل کند، یکی از سرداران ایرانی به او گفت در بین ما یکی از رسوم نیک که باید در حضور پادشاه عادل به جا آوریم، زمین بوسی است زیرا او مثل خدا نگرهبان و حافظ ملت است.

این عزت آسمانی که برای پادشاهان ایران منظور می داشتند نه فقط برای احترام بوده بلکه برای ابهت و عظمت مقام سلطنت و مملکت بود زیرا ایرانیان می دانستند شکوه دربار شاهی (و قانون و نظم آن) اساس بهبودی مملکت است. (کرتیوس Curtius)»

درباره ایرانیان، پس از غلبه اعراب مسلمان بر ایران:

جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری. مقدمه. برگ ۳۸.

«در این دوره ایرانیان هنوز امید راسخ ب تجدید آزادی خود داشتند و مخصوصا تا سال ۳۲ هجری که یزدگرد پادشاه زنده بود و قایمی که در مرکز دولت عرب روی می داد در ایران انعکاس داشت. بعض شهر ها و نواحی مفتوح می شوریدند و فاتحان مجبور می شدند که دوباره آنها را بگشایند.»

پاورقی همان برگ:

«۵ - کشتن یزدگرد را مردم ایران به قدری ناپسند می شمردند که تا قرن چهارم اولاد ماهویه (مرزبان مرو) را که یزدگرد را کشته بود، در مرو و نواحی آن خداه کشان می نامیدند. (حمزه اصفهانی، تاریخ سنی ملوک، ص ۶۳).»

خرده اوستا. برگ ۵۰.

بخشی از اورمزدیشت:

«کیست آن فاتحی که برابر دستور تو بشر را نجات می بخشد؟»



ای آفریدگار، آن نجات دهنده را که هم سردار دین و سردار دنیا است به من نشان بده - خواهانم که روح فرمانبرداری از راه اندیشه نیک به او رسد همانطور که خود خواستاری ای مزدا - نماز به فر کیانی نماز به ایران و بیج نماز به خوشی و سعادت مزدا داده - نماز به آب رودخانه دیتیا نماز به رودخانه اردویسور ناهید نماز به سراسر پیدایش اشو»

پانوشت برگ های ۵۰ و ۵۱.

«Aeryena Vaija یا ایران و بیج که به معنی تخمگاه یا زادگاه نجیبان است نخستین محلی است که قوم آریایی در آنجا پا به عرصه ظهور نهاد و قرن ها بعد از آنجا به نقاط دیگر دنیا پراکنده شد.»

خرده اوستا. برگ ۱۳۶ و ۱۳۷.

بخشی از آفریدگان دهمان.

«برای سلطنت شاهنشاه بالاترین قدرت، بالاترین فیروزی و بالاترین فرمانروایی خواستارم - آرزومندم که حکمرانی و شهریاری او تا دیر زمان بماند و از طول عمر و نعمت تندرستی برخوردار باشد - نیروی بدن، تناسب اندام، فیروزی خداداد و سرفرازی برای شاهنشاه آرزومندم - تا بدان وسیله بر بد اندیشان چیره گردد و بر دشمنان غلبه نماید و کینه و ران را با یک ضربت از بین ببرد. آرزومندم که او در نبرد با همه دشمنان کینه توز، فیروز شود و بدکارانی که نیکو بندار و نیکو گفتار و نیکو کردار نباشند از او دور مانند - آرزومندم که او به وسیله اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک تمام دشمنان و کلیه دیو پرستان را نابود کند، پاداش نیک و نیکنمایی و آسایش روان برای او خواهانم.»

آروین آدریان  
فنلاند - سال ۲۵۷۶  
پست الکترونیکی  
Arvin.adriyan.ir@gmail.com

برای شاهنشاه طول عمر خواستارم تا نیکوکاران را سعادتمند سازد و بدکاران را  
مکافات دهد - آرزومندم برای او بهترین جای پاکان (بهشت) نورانی و پر از سعادت و  
خویشی.»

آروین آدریان

## شماری از بن مایه های بکار رفته

- دیدی نو از دینی کهن : فلسفه زرتشت. دکتر فرهنگ مهر
- پژوهشی در منش ملی و منش پارسایی در ایران دفتر دوم بهمن (نیک اندیشی). دکتر حسین وحیدی
- یونانیان و بربرها جلد ۱ و ۲. روی دیگر تاریخ. امیر مهدی بدیع. ترجمه احمد آرام. با پیشگفتاری از محمد علی جمالزاده.
- مینوی خرد. ترجمه احمد تفضلی
- راسته آموزه پزشکی مغان. گزارش رهام آشه و مسعود میرشاهی
- از زبان داریوش. نوشته پروفوسور هاید ماری کخ , بانوی ایرانشناس آلمانی
- پرتویی از فلسفه ایران باستان. دینشاه ایرانی سیلیسیتر. از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی
- زرتشت و آموزه های او. موبد رستم شهزادی
- اخلاق ایران باستان. دینشاه ایرانی سلیستر. از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی